

و کلمات عجیب خفیه مدوده و راکنی با بیست نام این اول کامود
دوم کلیان بحروف و حرکات مذکوره سیوم ابهری بالف مدوده
و بای موحده ثقیله مکسور و بای معروف و رای مکسور و ایضاً
بای معروف چهارم ناگلی پنجم سازنگ ششم هاشمیه بحروف
و حرکات مذکوره و پترهای راکهای ششگانه مذکوره این مت نیز
پترهای راکهای ششگانه مت سابق است باندک اختلافی
چنانکه بدینس و کلیان و سازنگ بحسب هر دو مت سابق
از جمله پترها اند و بهیاس که بحسب مت اول پترست فقط
درین مت از جمله راکنی با نوشته و بجای آنها دیگر پترها شده
و راک و راکنی و پتر و بهار جا که بحسب هر مت بحروف
و حرکات مذکوره نام راکنی است مجتهد درین علم و راکها مذکوره
این مت مطابق تنومان است اند که اول بهیروقی دوم مالگو
سیوم بندل چهارم و یک پنجم سری ششم میکه بحروف
و حرکات مذکوره و هر راک سیح راکنی و هشت پتر و هر یک پتر
ازان یک بهار جا که عبارت که زمان و پتر با سجد دارد پس
پنجون راکنی با بی راکهای مذکوره را راک بهیرون ازین مکتب

بسم الله الرحمن الرحیم
و کلمات خفیه مدوده و راکنی با بیست نام این اول کامود
دوم کلیان بحروف و حرکات مذکوره سیوم ابهری بالف مدوده
و بای موحده ثقیله مکسور و بای معروف و رای مکسور و ایضاً
بای معروف چهارم ناگلی پنجم سازنگ ششم هاشمیه بحروف
و حرکات مذکوره و پترهای راکهای ششگانه مذکوره این مت نیز
پترهای راکهای ششگانه مت سابق است باندک اختلافی
چنانکه بدینس و کلیان و سازنگ بحسب هر دو مت سابق
از جمله پترها اند و بهیاس که بحسب مت اول پترست فقط
درین مت از جمله راکنی با نوشته و بجای آنها دیگر پترها شده
و راک و راکنی و پتر و بهار جا که بحسب هر مت بحروف
و حرکات مذکوره نام راکنی است مجتهد درین علم و راکها مذکوره
این مت مطابق تنومان است اند که اول بهیروقی دوم مالگو
سیوم بندل چهارم و یک پنجم سری ششم میکه بحروف
و حرکات مذکوره و هر راک سیح راکنی و هشت پتر و هر یک پتر
ازان یک بهار جا که عبارت که زمان و پتر با سجد دارد پس
پنجون راکنی با بی راکهای مذکوره را راک بهیرون ازین مکتب

پنج رکنی دارد اول مد و مدهوی و یای آخر در مد مده
 و دوم تنه برای قی الف آخر در لت سیوم بر آری چهارم هیر
 پنجم هبکی بحروف و حرکات مذکوره و رکنی های ماکوس اول
 کوری بحروف و حرکات مذکوره دوم دما و دوی بدال خفیفه
 متصوع و یای تخانی ممدوده و ایضا دال خفیفه متصوع و دال ثقیله
 مکسور و بعضی بجای لفظ دوی و تی لرزد و واو متصوع و یای فوقانی
 مکسور و یای معروف و دیا و تی سیوم تو دوی بحروف و حرکات
 مذکوره چهارم که یای و تی بفتح کاف تازی ثقیله و لون نمونه و با
 موصده ثقیله ممدوده و واو موقوف و یای فوقانی خفیفه مکسور
 و یای معروف پنجم کو که بحروف و حرکات مذکوره و رکنی های
 هند و ل راک اول رام کلی بحروف و حرکات مذکوره و دوم
 مالا و تی بمیم و لام ممدوده مین و واو معروف و یای فوقانی خفیفه
 مکسور و یای معروف سیوم اسادری بحروف و حرکات مذکوره
 چهارم دیواری بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو ممدوده
 و یای مکسور و یای معروف پنجم کن کلی بحروف و حرکات مذکوره
 و رکنی های دیک اول کدارا دوم کور برای ممدوده سیوم

در چهارم که جری بحروف و حرکات مذکور پنجم آورده و بیضم را و تشدید
وال خفیفه و رای محدوده و واو و نون مکسور و یای معروف انرا بدو
واو نیز خوانند و ر و راتی گویند و راکنی های سری اول سند و
بحروف و حرکات مذکوره و دوم کافی بکاف تازی خفیفه محدوده
و فای مکسور و یای مجهول نیست که اصل نامش در هند و بی
چیت زیر اک حرف کاف و در هند و بی نیست مگر آنکه بجای
ان بای عجمی تصدیق خوانند و کاپی گویند و سیوم همی بیضم تا
فوقانی اثل و سکون میم و رای مکسور و یای معروف و انرا در
ملک پور بسیار خوانند چهارم پتیرا بیا و موحده و بیضم عجمی خفیفه
با و ل مکسور و تانی مفتوح و تانی فوقانی مشدده و رای متصدیه
پنجم سه هتی بک سه بن مهند و سکون و او های مفتوحه و تانی
فوقانی اثل و قبله متصدیه و مکسور و یای معروف و راکنی های
میکه اول ملا در دوم ساز نک و سیوم دیسه بحروف و حرکات
مذکوره چهارم رت بلیه بفتح را و سکون تانی فوقانی خفیفه و
فتح بای موحده خفیفه و لام مشدده و بای موحده تصدیق پنجم
کاو سری بکاف تازی خفیفه محدوده و واو مکسور و یای معروف

درای مکسور و ایضاً لای میوه و بیان پترای و بهار جاهی
را که بای مذکوره اینست که پترای بهیرون راک اول دیوس که
دوم لنت بحروف و حرکات مذکوره سیوم هر که بهار و رای مقبول
و کاف تازی ثقیله چهارم ماد و بهیوم مدوده و دال ثقیله مضموم و او
مجهول پنجم بلاول ششم بنکال هفتم بهیاس هشتم پنجم حروف
و حرکات مذکوره و بهار جاهی هشکانه پترای مذکوره اول
سواء دوم بلاولی بحروف و حرکات مذکوره پرمادتی بیای
در بلاول سیوم سورپی پرمادتی یای اخر در سورته چهارم
کناری بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و بای موحده ثقیله
مدوده و رای مکسور و یای معروف پنجم اندری بفتح همره و نون
منونه و دال خفیفه مدوده و یای مکسور و یای معروف ششم
بیل کو جری بفتح بای موحده خفیفه و ضم نا و سکون لام و کاف
عج خفیفه مضموم و او معروف و جیم تازی خفیفه موقوف در
مکسور و یای معروف هفتم پترای بحروف و حرکات مذکوره
هشتم بهیوم مکسور و یای مجهول و رای موقوف و او
مکسور و یای معروف و پترای مالکونس راک اول کند و دوم

در سوره بحروف و حرکات مذکوره سیوم مکرریم مفتوح و قبل مضموم
و فتح کاف تازی خفیفه و راء چهارم نیز چنین یکسره تاء فوقانی
خفیفه و راء متصله و یای معروف و جیم محلی تصدیه مفتوح و نون پنجم
شبهان ششم شکست بلبله هفتم ماتی کور هشتم کامود و نون
و حرکات مذکوره و بهار جایی پترای مذکوره اول و نهاسری
دوم ماسری سیوم صت سری چهارم سکری بحروف
و حرکات مذکوره پنجم در کابضم دال خفیفه و سکون راء و کاف
عجم خفیفه ممد و ششم کنداری برای دتی یا در آخر کندار هفتم
بلالی و هشتم کامودی برای دتی یا در آخر کامود و باقی حروف
و حرکات مذکوره و نینرای نند اول راک اول سبت بفتح بای
موحد خفیفه و سین ممل و نون منونه و مای فوقانی خفیفه دوم
مالوا سیوم ممد و بنقض یالف از آخر ماروا و باقی حروف و حرکات
مذکوره چهارم کسل بضم کاف تازی و سین ممل و لام پنجم
بکهار نبه بفتح بای موحد خفیفه و کاف تازی تصدیه ممد و ده
رای موقوف و بای موحد خفیفه مفتوح و نون منونه و دال
خفیفه و در متعارف بکهار استعمال کنند بدون حروف ماتی که

بندها ششم لنگ و بیست و یکم مفتوح و نون منونه و کاف
 خفیفه موقوف و دال خفیفه و یای مفتوح و نون هفتم ناک
 بنون منونه مدوده و کاف و یای خفیفه موقوف دال متصله مضموم
 و نون هشتم و هاول بفتح دال و سکون و او و لام و بهار جایی
 پترهای مذکوره اول ییلا و تی بلا مین لام اول کس و یای معروف
 و لام نانی مدوده و او و موقوف و یای فوقانی خفیفه مکسور و یای
 معروف دوم کیر و یی بفتح کاف تازی خفیفه و سکون یای
 تخانی و رای موقوفه و او و مکسور و یای معروف سیوم حتی
 بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون یای تخانی و یای فوقانی خفیفه مکسور
 و یای معروف چهارم پور بی بحروف و حرکات مذکوره پنجم
 پار و اتی بیاء و یای خفیفه و رای مدوده تین و او و موقوف و
 و تاء فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف ششم ترون تبا
 فوقانی خفیفه مکسور و راء متصله و او و مفتوح و نون هفتم دیوگر
 بحروف و حرکات مذکوره هشتم سستی بضم سین همد
 و سکون راء سین همد و مفتوح تاء فوقانی خفیفه مکسور و
 یای معروف و پترهای دیکر اک اول کفیم بضم کاف تازی

۶۰
خفیفه سین مبد و میم دوم شکسته تاء فوقانی مشد مفتوح و نون
منونه و کاف تازی خفیفه سیوم ث نارا این چهارم بها کرا جرو
و حرکات مذکوره پنجم پیر و دست کبته تازی عجم ثقیله و قبل بفتح و
رای مضموم و واو مجهول و فتح دال خفیفه و سکون سین مبد و
تازی فوقانی خفیفه هشتم رهن مشکلا برای و بای مفتوح حین
و سکون سین مبد و میم مفتوح و نون منونه و کاف عجم خفیفه
مفتوح و لام مدوده و بعضی بکار بای موحده ثقیله استعمال کنند
در رهن مشکلا هفتم مشکلا شک میم مفتوح و نون منونه و کاف
عجم خفیفه مفتوح و لام مدوده و شین عجمه موقوفه و فتح تازی فوقانی
مشد و کاف تازی خفیفه هشتم ادا نوه نمره مفتوحه و دال مشد
مدوده و نون مضموم و واو مجهول و در متعارف بجای دال و الف
استعمال کنند و ادا نا گویند و بهار جاپته تازی مذکور اول مشکل کوچه
بفتح میم و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و باقی حروف و
حرکات مذکوره دوم ججا و نشی بفتح جیم تازی خفیفه و سکون یا
تحتانی و جیم تازی خفیفه مدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تاء
فوقانی خفیفه یکسور و بای معروف سیوم مالک و جری میم مدوده

دلام موقوف و پانزده خروف و حرکات مذکوره چهارم هجریایی
 و حرکات مذکوره پنجم منوهر بیستم مفتوح و نون مصوم و واو مجهول
 و یای مفتوح و راو سیم آهیری پنجم مفتوح و یای مکسور و یای
 معروف و راو مکسور و ایضاً یای معروف هفتم آئین پنجم مکسور
 و یای مجهول و بیستم مفتوح و قبل مکسور و نون هشتم بیستم معروف
 و حرکات مذکوره و پتر یای سر راک اول سری رون یکسر
 سین مهله و راو متصله و یای معروف و راو و مفتوحین
 و نون دوم کولاهل بفتح کاف تازی و سکون و اولام مدوده
 و یای مفتوحه و لام سیوم سانونت بحروف و حرکات مذکوره
 چهارم سنکرون بفتح سین مهله و نون منونه و کاف تازی
 خفیفه مفتوح و سکون راو و او مفتوحه و نون و بدون و او و
 نون پنجم راکیس برای مدوده و کاف تازی خفیفه مکسور و
 یای مجهول و سین مهله مفتوح و راو سیم کبک راک هفتم
 بدین سیم و یکصد بحروف و حرکات مذکوره و بهارهای
 پتر یای مذکوره اول بجایای موحده و جیم تازی خفیفین مکسور
 و ثانی شدن مدوده و یایای مشنومه دوم و پنجاه و بیست مکسور

تیره مدوده و بایای مشمومه و نون موقوف و چشم تازی خفیفه
 مفتوح و همزه مکسوره و یای معروف سیوم کهنه بضم کاف تازی
 خفیفه و نون منونه و یای موحده ثعید چهارم سوهنی بحروف و
 حرکات مذکوره پنجم سر و سین مهله و رای مفتوحین و دال خفیفه
 ششم کیم یکاف تازی ثعید مکسور و یای مجهول و نیم هتقم سیکار
 بسین مهملین بفتح اول و سکون ثانی و رای مکسوره و یای مجهول
 و کاف تازی ثعید مدوده هشتم سستی بحروف و حرکات
 مذکوره و تیرای میکه راک اول کلایر یکاف تازی خفیفه مفتوح
 و لام مدوده و همزه ملینه و را دوم ماکبیر سیوم شهبانما چهارم
 پنجم گاهرا بحروف و حرکات مذکوره ششم تک یک تاس
 فوقانی خفیفه و لام مفتوحه و کاف تازی خفیفه هفتم رسته
 بفتح همزه و سکون سین مهله و فتح مای فوقانی خفیفه و نون
 و بای موحده ثعید هشتم سنکراهرن بحروف و حرکات مذکوره
 و چهارجای تیرای مذکوره اول گزنانت بفتح کاف تازی
 خفیفه و سکون را و نون نون اول مدوده و ثانی مفتوحه
 و قبل مغنونه و مای فوقانی مشعده دوم کا و وی یکاف تازی خفیفه

کسم

ممدوده و وال خفیفه موقوف به اول مکسور و یای معروف سیوم که است
بکاف تازی و وال خفیفین مفتوحین و سکون میم و نون ممدوده
و تائی فوقانی مشغله چهارم بهاری بفتح بای عجم خفیفه و یای ممدوده
و یای مکسور و یای معروف پنجم مانجه میم ممدوده و نون معنونه
و جیم تازی ثقیله ششم پرچ جروف و حرکات مذکوره هشتم
پت منجری ببا و عجمی مفتوح بنون مفتوح و سکون تائی فوقانی
مشغله و باقی حروف و حرکات مذکوره هشتم سد هائ
بضم سین ممد و سکون وال ثقیله و نون ممدوده و تائی فوقانی
مشغله پوشیده مانند که را که یای و را کنی بای و پتر بای و بهار جا که در
هر چهار مت مذکور شد بعضی را از ان با سامی مختلفه پتر ذکر کنند
مثلا در کرنته یعنی کتاب نامتی است و در متعارف نامیت دیگر
غیر ان در زبان دیگر و ملکی نامیت دیگر و در زبان دیگر ملک
دیگر و غیر ان مثلا در کرنته کرنائی نویسند و در متعارف انرا کائ
گویند و برین قیاس تمام شد بلفظ صاحب تحفه الهند و در
بعضی کرنته را ک و عجمه را کنی نوشته اند با هر را کی شنش
را کنی بدین اسامی که اول ماکلوسن را کی است و هر شش را کنی

فصل اول در بیان سیم و چهارم که نامی چشم
دیک که برای دینی یای آخر در دیک که ستم سهرای دوم
هندول راک و راکنی های آن اول امین دوم سنگهرا سیوم ها
چهارم بر چتی بای آخر در پرچ پنجم بهیم بلا ستم سند هورا
سیوم و یک راک و راکنی های آن اول اساورى دوم کوکبه
سیوم اهری چهارم سند هوی پنجم پ منجری ششم منور بهیم
منقوح و نون مضوم و واو مجهول و فتح و و را و باقی حروف و
حرکات مذکور مت مذکور را بتر نیم سابق قیاس کنند پس
قابلان سه راک و هجده راکنی ماطلان چهارست اولی اولی
اند که بیشتر مقبول سلاطین هند بهمان مت ما بوده اند و الله
والعلم عند الله سبحانه و تعالی فصل سیوم از اصل دوم راک ادبیا
که موافق فهم ما قس این خیف و عقل فاجر این ضعیف جامع
این ابدار و محب پسند خاطر عا طر جناب نوالعجب عالمه
وزیر الممالک بهادر دام اقباله و سامعان بلند اعتبار و ماهر
فن موسیقار متحقق و ثابت کردیده نگاشته می آید که آنچه
بر نمط موافق را کینها بر اکتفا از روی موافقت نگهائی سرای

شان از روی سترها و بعضی چنانکه با یکدیگر ربط دارند
 بیان نمود ارتباط همه یکدیگر را این بحیف مجبور اکثر واقفان این
 از روی برت و کرب مربوط ساخته باستعمال آورده
 معانی نمود چه تا که اشتراک از رنگ راکنی باراک خود باشد
 چگونه نسبت آن راکنی را بدان راگ مستطاب که دره شود
 مت ای قدیمه که در آن خبر مناسبت ای بعضی راکنی باراک
 خود نیست فاهم و تفعل اگر میدانی پس بدانکه راکنی ای بهیرون
 راگ نزد این بحیف آیند اول بهیروی و اسهیری که نام دوم
 اسهیری نیز گویند بحرف و حرکات مذکوره که ربطی کل با بهیرون
 راگ خود دارد از روی و تاخیر سر ای خود ایضا سبک کند بار
 از راگ بهیرون سده بنظر آمده و کند بهیروی نسبت اول
 اگر چه راگ مذکور نیز راکنی راگ راکنی مد بود و باقی می ماند
 دوم رام کلی که نسبت به راگ مذکور دارد با وجود اتحاد سه
 کند و رشن باکنید بار راکنی اول و ایضا او چارشن از سه
 دهنوت است آچار راگ خود و آچار راکنی اول که بهیروی
 باشد پس خالی از مناسبتی نباشد و فرق رنگ هم صورت

۴۱۵

تقریم

دین از روی تقدیم و تاخیر سر و سه تنهاست سیوم کوجری
که انرا هم نسبت به است باراک خود البته مثل رام کلی مکر فرق در آن
و درین از تقدیم و تاخیر سر و سه است چهارم است که ایضا ربطی
دارد باراک مذکور از روی سر و سه خود و اچارش که از پنجم
است علی حدیثه است انرا از راک پنجم کند و روان نیز مربوط
است باراک مذکور از روی سر و سه کم و غرت در آن از روی
تقدیم سر و سه است ششم اسامی بجزوف و حرکات تفاوت
مذکوره که انرا نیز از تباط است باراک مذکور از روی تراکیب
سر و سه و اچار خود و جدای در آن تقدیم و تاخیر سر و سه دوم است
راک و راکشی های آن اول با کسری است که بعینه رنگ راک
مذکور با خود دارد از روی الوان سر و سه اما رنگب و پنجم که راک
مذکور بر جت لند در راکشی مذکور داخل و ثابت علی حدیثه کرده اند
این را از راک این دوم بودی که سنپورن است ترتیب کسر
سر و سه خود بعینه باراک خود دارد اگر چه راک مذکور او دو است
لیکن در بعضی مت سنپورن هم پس ویرا مناسبتی است نام
ازین رو باراک خود سیوم و یسه حال مثل حال وی است از روی

مناسبت بلکه همیشه بدین معنیست مدیم مالکوس است چهارم منو
و پنجم سکری و حال هم که حالی است و تقدیم و تاخیر برایشان
از هم فرق نموده و نیز باراک خودشان از روی مناسبت لوا
شان سرهای کوملش است با سرهای کومل راک مذکور و
نسبت تمیز سرها علاوه بر آنست ششم ملایکی بچوخت و خراجهت
مذکوره ویرانیه مناسبت است خاص باراک خود که سر مدیم و
نکها دش بعینه مثل مدیم و نکها و مالکوس است سیوم هندول
و راکنی های آن اول پور با و ربطش و پور با است از روی تکمیل
سرهای خود باراک مذکور با ضافه سر رکب و سر پنجم و تیور
مدیم که سر مذکور تیور تم است از سر مذکور راک مذکور جدا
گشته از راک خود دوم نسبت که پس است نسبت است و
باراک هندول از روی موافقت سرهای لیکلی از ترید سر
پنجم و از تکمیل است کومل شدن رکب از نسبت بهولی آن گشتن
هندول کی اهنکن و سیوم لنت که است لنت نسبت زیبا
دارد باراک خود از روی ایراد پنجم و سده و تیوری مدیم
جدا گشته از راک خود چهارم پنجم و آن این چهارک جات است

۹۸

مکن

مون از روی ترتیب سرایش تا بهین دوی هندول سون پنجم
و نهاسری که در دست دارد و با راک هندول از جهت بعضی سریش که بدینا سر را این کردینون
فرق نموده با و حال سر پنجم و رکب و تقدیم و تا خیر سر
و دیگر ستم مار واکه ربط کل هندول دارد و بریادی رکب و پنجم
که گاه گاه می آید در راک مذکور و کسرت رکب جدا است
از صورت هندول و راکنی های سر راک اول کوری که بعینه
صورت سر راک مکرر تقدیم و تا خیر سر و دیگر در رکب
و پنجم جدا شده است و آنچه در متهای سابقه در رسم ملک
از طبقه شامه تمیل داده که سالک انت که از امتراج
راکی بر اکی پیدا شود ملک ملک انت که زملی از راک
و مکر داشته باشد مثل سر راک که رنگ کوری دارد
چنانچه صاحب تحفه الهند نوشته شبیه که برین مقوله دارد
میشود این است اعراض قاعده شبیه انت که وجود شبیه
وجودا مقدم باشد بر شبیه نه عکس آن که در مقوله صاحب
تحفه الهند یافته میشود که وی سر راک را شبیه قرار داده
و کوری را شبیه به حال کوری راکنی سر راک است و راکنی

متوله از راک باشد بالاتفاق چنانچه حوا متوله است زیرا دم عکس سلام
پس شبهه تولید زوج از زوج مرتفع است ازین پس شبهه صاحب
کتاب درست نباشد جواب شاید که در مقوله صاحب کتاب
سهو کتاب باشد و قعل وی چنان بود که کوری سیراک دارد
نیز تسلیم قول صاحب قول گفته شود که شبهه مذکور از صاحب کتاب
بعد از تولید راکنی مذبوره بوده باشد از روی رنگ راک مذکور
باز رنگ راکنی مذبوره چه هرگاه که کوری از سری برنگ ان متوله
است یقین که سری نیز از رنگ کوری رنگین باشد پس
گفته آنچه گفته که سیراک رنگ کوری دارد و بطریقین که
چون جذب عشق صادق افتد معشوق صند که عاشق افتد
کمال عشق عاشق است که معشوق را عاشق عاشق گرداند
پس در ان حال هر چه از معشوق سرزند معجزه بوی عاشق
باشد متصور تصور او و تشبیه تشبیه او چنانکه حال عاشق
مبتدی باشد معشوق که در مبادی حال هر چه عاشق سرزند
راجع بوی معشوق باشد و معلوم بکنانست که عشق برست
قسم باشد یکی عشق اهل عرب است و دان است که مرد عاشق

وزارت که صاحب دارا است
معنی تعریف دارد

زن بود از مرد و دوم عشق عجم است و آن چنانست که عاشق مرد
باشد چنانچه در اشعار فارسیه توصیف خط و الف موجود است
سیوم عشق هند است و آن بکشتن عرب بود که زن عاشق مرد
باشد و از آنست که در دوره و کبت و تک و دهرید و خیال و غیره
باین بنیادی زن باشد بسوی مرد پس در اینجا مقصود صاحب
تحفه الهند کمال عشق گوری است که در سری سرایت دارد از تو
مذکور که سیراک ز یک کوری دارد پس به بین و تامل کن در
دوم پوری انرا نیز مناسبی است با سری است یا سری از
تقدیرهای و تعیین بعضی از آنها در بلندی و پستی شانها و قدیم
و تاخیر بعضی و تیره شدن و بهیوت جدا ساخته انرا از راک ان
سیوم کوراک سده مدهم رجب است از ان و اشتغال باقی سریا
خصوص رجب و نیم در ان موافقت پیدا کرده باراکش و تیره
شدن و بهیوت جدا ساخته انرا از ان چه و بهیوت راک مذکور
کامل است چهارم ترون باشد که کما و باشد چه مدهم رجب است
از ان و ترتیب باقی سریا موافقت باراکش دارد و تیره رجب
از ما و متمیز ساخته بر پر رجب در ما و انیر موجود است نه باین

کرت پس تکبر رکب موجب تغییر است از مار و عدم سده بود
مدیم علی ده نموده پنجم مال سری ترکیب و ترتیب موافقت سری ای
پنجگانه اش موافق ساخته است از اباراک ان بر جت شدن
رکب و دهرت مخالف جدا نموده از ان ششم جت سری و
موافقت ان اباراک خود از روی پنجم و کند و رست و مخالف ان
از تیور شدن شاست از ان در اکشی ای میگوید راک اول مدانه
که نسبت تمامه دارد اباراک مذکور از روی سری ای پنجگانه و سری
خود و تکرار رکب جدا ساخته از اباراک و کرده مداده بعینه
میگوید راک است دوم گویند نسبت درست دارد با میگوید از روی
سری و زیاده و کمی کند و ر و دهرت کومل موجب است نسبت است
از ان در رکب نیز کومل است در راک مذکور سی و دوم سارنگ که
ب رنگ سده دارد اباراک خود از روی موافقت اگر سری
ششگانه خود با سری پنجگانه راک خود مکرر اید و سری کند و ر
تیور می ان و تیوری دهرت جدا ساخته از ان و فرق درین
دور بند را بنی انت که دهرت و کند و ر جت است از بند
را بنی دهرت و کند و ر جت است از میگوید پیر پس میگوید و بند را

۵۲
او دو باشد و سده سارنگ که با دو و چهارم و پنجم که ربطی است
از روی تعد و سده باراک خود دارد ولی فرق در آن از روی
تقدیم و تاخیر سده است چنانکه سنانوت که مناسبتی آن با میکه
راک مثل مناسبت بند را بنی است از روی تعد و سده و لخت
آن از روی اخذ بعضی سده تهای برجی سده و بعضی بجای سنانوت
بند را بنی قرار داده اند ششم سورهم که مناسبت کلی با میکه
دارد از روی ترکیب سده ای چنانکه راک مذکور با خود مکرر از آن
و هیوت درین فرق پیدا است از راک این و نیز از همین سده
مفارق شده از بند را بنی و راکنه ای است راک اول چهار با
و از راکوین است قریبه با نیک بلک همان است که با قمر
همچو چهار باشد و مفارق این همیست و پس دوم همی و هم
انرا بنیست است ظاهر از روی تعد و سده در تقدیم و تاخیر سده
مذکور جدا گشته از آن سیوم کلین که نسبت چیست و ثابت
دارد و در سده اورت خود مکرر جت شدن مد هم ازین فرق نموده
چهارم که راک که نسبت کلی است انرا با راک مذکور از روی اتفاق
سده مخصوص از مکرر مد هم و اتفاق است انرا با راک مذکور از روی

تاخیر و تقدیم سر تا پنجم بهر آنکه که مربوط است بر طبق خاص باشد
 از روی تعداد سر تا خصوص بی کم و کاش بودن شان ششم
 امین که امین است از مخالفت کلی راک مذکور نسبت به موت
 سر تا مدیم و نابودن است نابود کرده صورت امین بود نموده
 و بعضی بجایش بهوپای کونید که پس فرق نازک است از آنرا از آن
 از تکرار پنجم در کتب جدا شده آنچه نسبت را که با راکنی با نبرد
 این خف مناسب تر بنظر آمده نوشته شد و الله اعلم بحقیقه
 الحال اکنون قلیلی از رسم نوشتن تان مرقم می سازم
 در فصل دیگر با طریق مادر که وقت حاجت برای طالبین
 فن بکار آید فصل چهارم در نوشتن تان و سبب خفیلی نادر
 و غریب است که کم کسی بدان فایز گشته و آنرا در اصطلاح اهل
 این فن تان پرستار گویند یعنی قاعده نوشتن تان راک
 و هر راکنی که باشد و قوانین سر مقرر آن نوشتن
 و علامات اشاره آن تا صورت راک و تان و سر از آن
 باسانی معلوم شود باید دانست که چون در الایب و سر و دست
 الف که موسم است نزد هندیان به سکه واکس را بکار آید

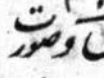
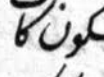
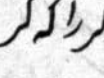
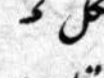
عاشق الله التوفیق

بکثرت نغمه از آن برآماید و آن الف است مفرد و پدید و بعد مثل او او شروع
 گاهی مرکب بای معروف و مجهول و یای تختانی ساکن و ماقبلش
 منقوع بود معروف و مجهول و او ساکن ماقبل منقوع کرد و مثل
 ای وای و او و او انرا یک مাত্রا حساب کنند یعنی مقدار بلفظ
 انرا یک درجه اعتبار نمایند و گاهی عند الضرورت حروف مرکبه
 را دو مাত্রا شمارند یعنی مقدار بلفظ انرا دو درجه که مضاعف
 از آن باشد اعتماد کنند و اگر جالف مذکور مکرر و سه کمر
 و زیاده از آن تکرار باید و بیشتر در کمک بکار آید چون آو
 آو آو ای ای ای و او او او او و این معنی که نوشتیم در
 نوشتن تان بکار خواهد آمد پس به این قاعده ترقیم تان را
 که تان خالی از سه تا نخل بود و سه خالی از سه حال نیست
 که سه مذکور یا از سبتک اول خواهد بود یا از سبتک دوم
 و یا از سبتک سوم اول عبارت است از آنکه اول سه ی است
 مانند ازه او را مقرر نموده سبتک مذکور را تمام کنند سه ی
 یعنی کهرج مضاعف از از از از سه و اول معین کرده چون
 سبتک را تمام کنند سبتک دوم گویند و هرگاه که سه کهرج

سبتک

سته چندان از اندازه کهرج اولی مقرر نموده هر سفت سر را با
اندازه به اتمام رسانند سبتک سیوم خوانند پس هرگاه
خواهند که تان و دهر پد از هر راک که باشد یا خیالی و غیره بخنیا
نویسند اولاً در ته لفظ انرا جداگانه رقم نمایند پس بنید هر حرف
را از ان الفاظ که کدام سر سرآمده می شود و از کهرج و رکعت و غیره
تا نکهاد و علامت ان سر را بر سر ان حرف نویسند پس
اگر ان سر از سبتک اول است علامت ان که یک مد
مقرر نموده شد بر سر حرف مذکور نویسند و اگر سر مذکور
از سبتک دوم باشد علامت ان دو مد بر سر مذکور نویسند
و اگر سر معروف از سبتک سیوم باشد علامت ان
سه مد بر سر مذکور رقم کنند پس بنید ان سر را اگر سر
مذکور سه ست علامت ان یک نقطه هر علم سر که دارند
و اگر سر معلوم تیور است علامت ان یک فتحه بر سر
تحریر سازند و اگر تیور تر است دو فتحه و چون تیور تم است سه
فتحه و اگر سر مومی الیه کومل است علامت ان یک کمره بر ان
مرقوم سازند و اگر ات کومل است ذکره و اگر سکار است سه

کتاب

نرته پس چون علامت بر سه ستک و تیوری و کوئی و غیره نشان
 سه سه دریافتی در باب حقیقت ان و درت و لکه و کر و
 پلت را که از جلد ضروریات تان پر است است چه ادراک
 زمانه و انداره حرکت و سکون سه و تال بدون این اشکال
 معلوم و توضیح صور معلومه در فصل تال ادبیا نموده خواهد شد
 لیکن در اینجا بحسب ضرورت لی قلیل از احوال اشکال مذکور
 نوشته میشود چه زمانه ان که شکل هفتم از اشکال یازده گانه
 زمانه تال که ربع مائرا از روی حساب لکه مائرا باشد بیان
 نموده میشود که ان بفتح همزه و نون موقوف ساکن چهارم حصه
 لکه است علامت انرا اشکال هلال نویسند بدین شکل  و صورت
 درت را که درت بدال خفیفه مهله مضموم و رای مکسور و تال بصورت
 صفر رقم مانند بدین شکل  و لکه را که بفتح لام و سکون گاه
 عجمی تصدیق است لیکل الف همزه بدین شکل  و کر را که کر
 بکاف عجمی خفیفه و سکون را بصورت همزه بدین شکل 
 و پلت را که پلت بضم مای عجمی مضموم و لام مکسور و تال
 فوقانی خفیفه باشد  و همزه نویسند لکن خطی محرف

از چپا پر است تا سر از بر بان شکل همزه وصل نمایند بدین شکل
لحه پس زمانه آن را ربع ماترا حساب کنند و درت را نصف
ماترا و درت برام را سه ربع ماترا و در شکل آن با وجود صورت
صفری خطی محرف از چپا پر است تا سر از بر وصل کنند بدین
شکل ه و لکه را بحروف و حرکات مذکوره یک ماترا شمرند
یعنی مقدار تلفظ آنرا یک درجه اعتبار کنند بعد و لکه برام را یک
ماترا و ربع ماترا حساب کنند و در صورت آن با وجود صورت
الفی بدستور خطی محرف از چپا پر است تا سر از بر وصل کنند
بدین شکل ا پس موافق سکون حرکت سر ولی حرف
ت آن و کیت و دهرید و خیال و تروش و غیره را موافق زمانه
اسکال مذکوره امتداد و افتصار بخشند مگر زمانه درت برام
و لکه برام نسبت با یکی زمان خود از نظر عوام نامحسوس
و نامدرک خواهد ماند مگر خواص اهل فن را که بخیر نام
و زمانه کسرات آنها مادر اک خواهد آمد بنا علیه حسن زمانه
درت برام و لکه برام را برابر اک حساب استعداد خواص
موسیقاریان موقوف داشته اند از زمانه آن درت

و لکه و کر و پلت کفکو دارد که در نوشتن تان و تفصیل راک و
 و رکنی و روپ و اشکال ان احتیاط بدین اشکال مذکوره باید نمود
 تشریح تان اول راک اول را که بهیرون است تفصیلاً نوشته می آید
 بشنو که روپ راک مذکور در اثراتیا مور چنانکه مور چنانی سیوم
 که راج کرام است آنچه صورت و روپ بهیرون در ان نموده است
 و ده ن س ر ک م پ پس بدانکه درین راک سر و هیوت کریم
 است و سر کند را لاش سر که راج نباشد چه کریم یعنی خانه را
 مذکور و هیوت است و همین و هیوت مذکور سر بادی مذکور است
 پس کریم عبارت از است که صاحب خانه را ادرام و قرار نمکن
 از خانه باشد و بر این از ان و در آمدن در ان و انس که
 مقابل ششم بادی باشد مقصود از جان راک است یعنی جان
 که سیر و دایر کمال لطافت در بدن ان است همچنان
 سر کند که جان راک مذکور است کمال بلاغت سیر و
 راک مذکور باشد و نباشد که مقابل انبادی است و معنی اتمام
 چیزی باشد پس در جمله ادرامی تان است باید که پیشتر تان
 را که مذکور بر سر این نام باشند بلکه اتمام تان در جمله راک

بر کس که برج باید آنچه نوشتیم از حقیقت کمر به اکثر معمول قلم
اغانی است و بعضی خصوص مغنیان این زمانه اچار تان مذکور
را از سر کنند که انس را که مذکور است نمایند پس بنویسند
از فن تان اول را که اول را وان امنیت ده نی
س س ر ک م پ م ک ر س
گی گی ده پی پی پس تانی که از اثر تان
مورچنا پیدا بود استنباط نموده نوشته شد الحال دریا
که جمله تان بر چهار قسم است استهای برن و سنجایی
برن و ایهوک برن و جهوی برستار تان استهای
فتح نمره و سکون سین و تانی فوقانی تغییر نموده و نموده
و تانی معروف و باد موحده و رای مفتوحین و نون الت که
کرج در آن متواتر و یکسر آید نسبت از سبزی دیگر بیشتر
اچارش از سر باید وان امنیت س ک م پ م ک ر س
س س گی پی پی س ر س پی پی ده پی
س س پی پی ده پی پی س پی پی ده پی
س س پی پی ده پی پی س پی پی ده پی

گم کت ر س م گ ر س م
کت م پ د م ب م ک ر س
پی ده پی س پی ده ب م ده پی س
س ر س و تانهای باقیه استهای برن برن
قیاس منبسط باید کرد و اچارش از سری که مناسب اند
نماند و تان مستخرج سنجای برن اکثری از سردهوت
اچار باید و نگاه باشد که از سه پنجم یا مدیم کند تا فوق در
تان استهای برن و سنجای برن اینست که تان اول بر
استهای باید و تان دوم بر وضع انترانشاید چه لازم انتر
تانی از آن بر شیب رود و کو در برخی از تصانیف بعضی استادان
بر خلاف آن جایز باشد پس تان سنجای برن را نیز
در شیب لازم و بغیر از شیب مادر است اینست و تانهای باقیه
راکنی های و گاهای مذکوره برین قیاس قیاس باید کرد مگر اچار
و غیره ضروریات ترقیم تان راکنی های باقیه را گاهای مذکوره
درین اوراق قابل مبطرا اند از نشوی بین کوا یف انرا پس
راکنی دوم بهر تان راکنی کم را مطلق است اچارش از سر

دیهوت است و آن کومل باشد و نیز رکب و کند و روکها و
کومل بود و گاهی کند و تیور هم می آید و سر و مد هم پنجم شده است
راکنی سیوم بهیرون راک کو جری است که سنپورن باشد
سه پنجم بادی و سه رکب سمبادی و کند و رو سر دیهوت
انبادی و تیور رکب بادی سر کند و رو دیهوت و کها و
کومل است چهارم راکنی بهیرون که بود که نیز سنپورن است
با سرای کومل و پنجم با و رو کند و رسمبادی و دیهوت
انبادی و از سرایش سر که تیور شود بادی کرد و پنجم
راکنی بهیرون کند و است و آن نیز کومل باشد و سر
با دیش مد هم است و سمبادی رکب و انبادی نکها و گوی
پنجم و گاهی کند و مد هم شود راکنی بهیرون سشم اسبادی
ست که نیز بعضی سر کومل بوند و برخی سده چون سر
مد هم و پنجم و بادی آن دیهوت سمبادی رکب و انبادی
پنجم است و کند و رو کها و دش نیز حکم انبادی دارند دوم را
مالکوس نودی بود و آن درجات کومل است با سرای
سنپورن خود کند و ارشش گریه یعنی بادی و پنجم انس که سمباد

باشد و سه دهنوت بناس یعنی از بادی که تمامی رنگ را کشد
 و اتمام تان بان سیوم را کنی و لیس شودی که سه بادی ان
 مدیم است و سمبادی پنجم و انبادیش کند و در کعب و نکباد
 باشد و سه پنجم و مدیم سده و باقی سه بادیش کوئل باشند
 و این سه هفت ان همچو سه هفت شودی باشد چهارم سو که سه
 بادی پنجم باشد و سمبادی ان نکباد و انبادی ان کند و
 و دهنوت و مدیم و در کعب مدد کاران و کند و کوئل و دهنوت
 و نکباد و در کعب نیز کوئل باشد باقی سه بادیش سده پنجم
 سکری که نیز سه بادیش چون سه سو باشد لیکن
 سه بادی ان دهنوت بود و سمبادیش نکباد و بقولی کند و
 انبادی پنجم و مدیم شوند ششم ملتانی که سه بادیش پنجم و
 سه سمبادی ان مدیم و انبادی نکباد و در کعب و کند و در دهنوت
 کوئل و مدد کار انبادی باشند کهرج و پنجم سده است در
 و را کنی های هندول را که اول پور باست معر و پ و
 تان مذکور گذشت الحال را کنی های باقیه را که مذکور معر و
 نوشته می آید دوم نسبت که سه بادی ان مدیم است و

سیمادیش پنجم و انبادی آن دهیوت و رکب شود که رج و
 پنجم سده و رکب کومل و کند رتیور مدیم سده و تیور نیز در کار
 باشد و دهیوت و نکها و تیور در آن باید گرفت و نهاده آن
 همچو نهاده هذول و مار و باشد سیوم للت جروف و حکا
 مذکوره و نهاده آن همان است که مذکور شد سیمادی آن
 دهیوت و پنجم و سیمادی کند رمدیم و نکها و انبادی آن
 باشند و پنجم سده رکب کومل و مدیم سده نیز تیور باشد
 و نکها و تیور است چهارم پنجم که سیمادیش سیمادی باشد
 و سیمادی آن دهیوت و انبادی کند ر و کرج سده و
 رکب کومل و کند رتیور و مدیم دهیوت و نکها و تیور باشند
 و نهاده آن مثل نهاده للت و مار و بود پنجم و نهاده سری
 که نهاده آن نیز نهاده مار و بود و سیمادی و سیمادی
 کند ر و انبادیش سیمادی و سیمادی دهیوت باشند رکب
 کومل و کند رتیور و مدیم تیور پنجم سده دهیوت و
 نکها و نیز تیور است درین را کنی سیمادی مار و که بادی آن
 دهیوت است و سیمادی آن کند ر بود و انبادیش رکب

۵۸
مدریسم باشند و نمکها و مد و کاران و سر پنجم بعضی درین راکنی
برجت میدانند و رکب کومل و کندار و مدریم و دهبوت نمکها
تیورست و هابه ان همچو هابه هندول باشد دوم راکنی
سریراک که پوربی باشد معر روپ و احوال سریش
نوشته می آید سر بادیش کندار و سمبادی ان مدریم و
انبادی سر پنجم و دهبوت و غیره بوند سر رکب کومل و کندار
تیور و مدریم سده تیور نیز در کار باشد و دهبوت و نمکها و نیز
تیور کهرج و پنجم سده بود درین راکنی و هابه ان همچو هابه
هابه لنت باشد سیوم راکنی راک مذکور کوراکه سر مادی
پنجم سمبادی دهبوت و انبادی کندار و رکب و نمکها و غیره
باشند و سر کومل و کندار و مدریم و دهبوت و نمکها و تیورست
درین راکنی و هابه ان همچو هابه ماروا باشد چهارم ترون
که بادیش رکب باشد و سمبادی پنجم و انبادی ان کندار
و دهبوت و نمکها و بود و رکب کومل و کندار و مدریم و نمکها و تیور
باشد و هابه ان همچو هابه ماروا باشد پنجم ماسر
که دهبوت و رکب در ان برجت است و سر پنجم بادی کندار

سمبادی و مدیم و نکها و انبادی و کرج و پنجم سده است و کندار
و مدیم و نکها و تیور باشند و بها به ان همچو بها به و بها سری
بدون رکب و دهبوت در خواندن و نواختن بعمل آرند و
کاهی سه دهبوت هم می آید لیکن بسیار نامور است ششم
جیت سری سر بادش کندار باشد و سمبادی پنجم
دهبوت و نکها و غیره انبادش باشند رکب و کومل سوا
پنجم باقی سر بادش تیور و بها به ان همچو بها به جیت باشد
دوم را کنی میگویند راک که کوند است سر بادی پنجم و مدیم سمباد
و انبادش کندار و رکب و دهبوت و نکها و باشند و رکب
و کندار و دهبوت و نکها و باشند و رکب و کندار و دهبوت
و نکها و کومل و سر مدیم و پنجم سده بودند و بها به ان همچو بها به
کانهرا باشد سیوم را کنی سارنگ که سر بادی ان پنجم
است و سمبادش دهبوت بود و انبادی رکب و مدیم
و نکها و باشد و سر رکب تیور و کندار و رشن تیور تم که
پیر متصل باشد از سده مدیم ملک کومل مدیم تصور کنند
و سر مدیم در ان سده و تیور و ترنیر موجود بود و سر پنجم

سده و سردهیوت تیور و نکها که میر تیور باشد در و بعل معلوم
 نشود و بند را بنی را نیز را کنی سیوشش دانند سرهای ان بعضی
 در کومل و برخی تیور شناسنده و سر مدیم و پنجم سده و رکب تیور
 و نکها کومل و سر بادی ان پنجم و سیمادیش مدیم و انبادی نکها د
 بود هاهمه ان همچو هاهمه میکه باشد چهارم بدین سر بادی
 پنجم و سیمادی مدیم و انبادی رکب و نکها د سر مدیم پنجم سده
 و رکب تیور و نکها د کومل بود و هاهمه ان را کنی مدیماد باشد
 پنجم سادنت سر بادی نکها د باشد و سیمادی مدیم و
 انبادی رکب بود و کهرج و پنجم سده ست نکها د کومل و رکب
 تیور و مدیم نیر سده باشد و هاهمه ان همچو هاهمه بند را بنی
 ست ششم سور هه که سر بادی نکها د و سیمادی ان
 و هیوت و انبادی رکب و مدیم پنجم بود و سر مدیم و پنجم سده
 و نکها د کومل و رکب تیور و و هیوت نیر تیور و هاهمه ان ام
 هاهمه بند را بنی ست لیکن با ضافه سردهیوت از ان جدا
 کشته دوم را کنی نث را که که همیر باشد سر بادی نکها د
 و سیمادیش کند و و انبادی رکب و پنجم بود و رکب تیور

کند و سردهیوت تیور و نکها که میر تیور باشد در و بعل معلوم
 نشود و بند را بنی را نیز را کنی سیوشش دانند سرهای ان بعضی
 در کومل و برخی تیور شناسنده و سر مدیم و پنجم سده و رکب تیور
 و نکها کومل و سر بادی ان پنجم و سیمادیش مدیم و انبادی نکها د
 بود هاهمه ان همچو هاهمه میکه باشد چهارم بدین سر بادی
 پنجم و سیمادی مدیم و انبادی رکب و نکها د سر مدیم پنجم سده
 و رکب تیور و نکها د کومل بود و هاهمه ان را کنی مدیماد باشد
 پنجم سادنت سر بادی نکها د باشد و سیمادی مدیم و
 انبادی رکب بود و کهرج و پنجم سده ست نکها د کومل و رکب
 تیور و مدیم نیر سده باشد و هاهمه ان همچو هاهمه بند را بنی
 ست ششم سور هه که سر بادی نکها د و سیمادی ان
 و هیوت و انبادی رکب و مدیم پنجم بود و سر مدیم و پنجم سده
 و نکها د کومل و رکب تیور و و هیوت نیر تیور و هاهمه ان ام
 هاهمه بند را بنی ست لیکن با ضافه سردهیوت از ان جدا
 کشته دوم را کنی نث را که که همیر باشد سر بادی نکها د
 و سیمادیش کند و و انبادی رکب و پنجم بود و رکب تیور

و کند؛ رو مدیم دهبوت و نکها دنیور است و سده مدیم میاید
و پنجم سده وها به این شها به الهیا باشد و رکنی سیوم کلیان
نمود سربادیش کند؛ رو سمدادی رکب و نادای پنجم شود
و سرب رکب و کند؛ رو مدیم دهبوت و نکها دنیور و کهرج و پنجم
سده باشد وها به این رکنی همچو ها به این است چهارم
که اگر که سربادیش پنجم و سمدادی این سده و مدیم بود و نادای
نکها دنیور و پنجم سده و کند؛ رتیور و مدیمش سده و تیور
نبر باد دهبوت و نکها دنیور و رکب سکاربت در اول تان
وها به این چون ها به میر باشد پنجم ها که سربادیش
پنجم و سمدادی کند؛ رو نادای نکها دنیور و کهرج و پنجم سده رکب
کند؛ رو دهبوت و نکها دنیور باشند و مدیم سده و تیور نیز
در کار است درین راک وها به این ها به که اگر باشد ششم
ایمن سربادیش کند؛ رو سمدادی مدیم و نادای پنجم و رکب
دهبوت و نکها دنیور باشند رکب و کند؛ رو مدیم و دهبوت
نکها دنیور است و پنجم و کهرج که سده ها به ان ها به
کلیان است و بهومالی را نیز رکنی ششم راک شماره

مکان باشد و این نیست که استهبان اول را بادی کونید دوم
استهبان را سیمبادی و سیوم استهبان را انبادی چهارم
استهبان را بادی خوانند و آن استهبان چهارم استهبان
راک دوم است چرا که از آمدن بادی سر راک بر حال خواهد
ماند و رجوع بر راک دیگر خواهد نمود چنانچه در سر او بیاید کوز سزی
مذکور گذشت و این سر را در لاپ و در کیت و دهرید و خیال
و غیره عمل باید نمود باید دانست که سربادی پنج راک است
و سیمبادی متقابل آن که از آمدن آن سر راک زیاده می شود
و انبادی سرباست که از آمدن او راک جلا گیرد و از آمدن باد
سر راک بر حالت خود نماند پس باید که چون شروع الای
از هر راک کند از بادی سر او چار نماند در آن راک نماید و
بکهرج بیاید این را سنجی را اول کونید و سنجی رنج سین
مهل و نون منونه و جیم غمخ خفنه ممد ووه و رای مهلمه معنی ابتدا
و انکار باشد و در مرتبه دوم از کهرج بر عمه سر سیر کرده
و نظر بر سیمبادی داشته بادی سر رسند باز بر کهرج آیند
و این سنجی را دوم کونید و سیوم مرتبه از کهرج یا از بادی

۷۱
باید سه بادی یا از انبادی ان راک بر کهرج بالا یعنی شیب
رفته لیکن روپ ان راک خوض نموده باز بکهرج بیایند این
سینچا سیوم است و چهارم مرتبه از شیب هم بالا رفته تا راک
با کنداز و زنگ و صورت راک در زمین داشته دو سه
بر کهرج آمد و رفت نمود بارتیهائی و خوبی راک بر کهرج بیایند
این سینچا چهارم است پس در جمیع الاپ کردن بدون این
چهار وجه بخوابد بود و بادی این وجه از الاپ راک الیت
است چنانچه در فصل آینده می آید راک الیت برای مہلہ
مدود و کاف عجم خفیفه موقوف و ہمزہ مدودہ و کسر لام و
وسکون باء عجمی و تاء یعنی با راک پیچیدہ باشد ان الیت
فصل سوم در تفصیل الاپ کہ بر چند وجه است باید دانست
کہ الاپ بر چهار قسم است اول راک الیت بحروف و حرکات
مذکورہ و دوم روپ الیت بضم راء مہلہ و واو موقوف و باء
عجمی خفیفہ و باقی حروف و حرکات مذکورہ بمعنی زنگ و صورت
راک باشد سیوم سیم الیت بسین مہلہ مفتوح و سکون
میم و باقی حروف و حرکات مذکورہ چہارم تہائی بمعنی تہائی

فوقانی اتقل محدوده و یای تحتانی موقوف و نون مکسور مدیای
 معروف بمعنی صورت راک و قسم تال باس از بین و ملک
 نجوبی باشد راک الپت انت که بر سرهای ان راک
 غلاف راک پوشانیده باشد یعنی بجای تیور تیور و بجای
 کومل و درار روی و او روی راک بسیار نماید و روپ الپت
 انت که انچه روپ راک باشد بهمان روپ ادا شود
 و با ملک باشد و قسم الپت انت که هم روپ راک باشد
 و هم روپ تال یعنی های و طبله طای هر دو دران باشد
 و نه های منجنیق انت که دران این هر سه روپ باشد
 و هم ای ساز بین نجوبی نباید و بسیار ملک دران باشد
 والله اعلم فصل چهارم در بیان ملک بکاف عجز خفیفه و میم
 منقو حین و سکون کاف تازی خفیفه بمعنی حرکت و جنبش
 اواز بود و ان در عدد لبست و دوست و بعمل خاص و در سر
 هم رسند بدین اسمی اول هست و دوم جاوت و سوم
 کنت چهارم است پنجم اند دولت ششم یورو است هفتم
 اثر است هشتم پرت پا هست نهم دور است دهم است

یازدهم سالت و دوازدهم ترب سیزدهم کهرش چهاردهم
 اوکهرش پانزدهم بیست و نه شانزدهم اگر سوسان هفدهم
 کهری سجدیم سجدیت نوزدهم سیمین بیستم وکیل بست یکم
 سداک بست دوم مدر و این کله را در ساز بین دخیل عظیم
 سبت اول نیست بفتح اول و سکون نون و بای غجر خفیفه با
 حروف و حرکات مذکوره الت بیک ضرب سری ابتدا
 کرده در آورده چند سه در میان باشد ادا نموده سه آخر
 ظاهر سازند و جات ملک بحم تازی خفیفه محدوده و فتح
 و او و تایی فوقانی خفیفه باقی حروف و حرکات مذکوره الت
 که بر عکس نیست می شود و کسبت بفتح کاف تازی خفیفه و نو
 نمونه و فتح بای عجمی خفیفه و تایی فوقانی این باشد که هر یک
 استهان یک سر بلرزش ادا شود و اینست بهمه محدوده
 و فتح و تایی الت که بیک ضرب دوسر متصل ظاهر شوند
 و طرز نواختن آنکه که در بین بر سر یک ضرب رسانیده
 از سر پیش همان ضرب صدا برارند و اینست بهمه
 مضموم و تایی فوقانی خفیفه شده و رای مهمله محدوده

۱۳
 لسم وید
 مکرر شش

۱۳۲
 نمای مفتوح و تا انت که برعکس بر دو صفت است و اندولت
 بهمه مفتوح و نون نمونه و ضم دال خفیفه و واو مجهول و فتح لام و تا
 فوقانی خفیفه انت که بظاهر ساختن یک سر دوسر بمد ادا
 شود و اوست بضم بای عجب خفیفه و واو معروف و رای و
 دال خفیفه موقوفین و نه مد و فتح و تا ای انت که در یک
 ضرب بین دوسر اواز پیدا کند و پرت پاست یکسر بای
 عجم خفیفه و رای متصله و بای موقوفه و بای عجم خفیفه مدوده
 و فتح و تا انت که بیک ضرب یک سر دو بار ظاهر شوند
 و دورا هست بدال خفیفه مضموم و او و رای مدوده باقی حروف
 و حرکات مذکوره انت که بدو ضرب مختلف یک سر دو تری
 او چار شود استهرت بهمه سکون سین ممله و تا ای فوقانی
 ثقیله و رای و تا ای بمعنی آنکه بیک ضرب دوسر و مختلف بهم رسند
 و است بین ممله مدوده و نون مشدده و تا ای فوقانی
 انت تا که صدای سر اول تمام نشود سر دیگر ظاهر شود و
 ترب یکسر تا ای فوقانی خفیفه و رای متصله و بای عجم خفیفه
 آنکه اگر یک ضرب متعدد سر پیدا شوند بدین سرعت که چهارم

حقه وزت در آن حاصل باشد که کشش کف عجمی و
 سکون راوشین بجهت مکسور و نون ساکن یعنی آنکه یک ضرب
 هر هفت شرط هر شوند و او که کشش هفتم مضموم و او باقی
 حروف و حرکات مذکوره بر عکس کشش باشد نیوهای
 بفتح نون و یای مجهول و سین مهمل مضموم و واو تائی فوقانی
 تعصیه مدوده و نون آنکه از استهانی استهانی پیش رفته
 باز همان استهانی آید اگر سوتیان بالف مضموم و کاف عجمی
 مفتوح و را ساکن باقی حروف و حرکات مذکوره بر عکس نیوهای
 بود که تری بفتح کاف تازی خفیه و رای مکسور و تاء فوقانی
 مفتوح و را مکسور و یای معروف است که سنجی کی اچهر خوانده
 شود مثل هر دو که سبب است بین مهمل مکسور و یای مفتوح
 و تاء آنکه از هر سه یک ابتدا کرده باشند باز همان سه
 ظاهر کشند یعنی نون مکسور و یای متصده و فتح میم و نون مکسور
 و یای معروف آنکه از سری صد ابر آورده کشیده امتداد
 بهم رسانیده و یال بفتح دال متعلقه مدوده و لام آنکه یک ضرب
 انگشت راست و از انگشت چپ که بدان تار گرفته باشند

نوعی بر دوسه بگذرانند که دوم بسیار ظاهر شود شدت آن پنجم
 سین مهمله و باقی حروف و حرکات مذکوره آن باشد که
 بیک ضرب سه سر ظاهر شوند مد را بمیم مضموم و دال خفیفه
 مشدده و رای مدوده آنکه در عمل بر عکس سیت و در اردو
 چند بر یکمالش ادغامند و سر اخر ظاهر سازند فصل ششم در تفتیح
 و تعداد کونیده ها و آن پنج قسم است اول سچها کاری بکه
 سین مهمله و جیم عجم ثعید مشدده مدوده و کاف تازی خفیفه
 مدوده و رای مکسور و یای معروف دوم انو کاری بفتح همزه
 و نون مضموم و و او باقی حروف و حرکات مذکوره سیوم بیک
 بفتح را و نون منونه و جیم عجم خفیفه و کاف تازی ساکن چهارم
 رسک بفتح را و سین مهمله مفتوح حین و کاف تازی پنجم
 بهاوک بفتح بای عجم ثعید مدوده و او مفتوح کاف تازی
 سچها کاری بحروف و حرکات مذکوره است که هر چه وضع
 او ستاد باشد در آن نمودار گردد و هر که او را بشنود گوید که
 این وضع فلان شخص است و انو کاری بحروف و حرکات
 مذکوره است که وضع نواز خود پیدا کند لیکن وضع بهتر باشد

نسخ کبر حدیث کمالی او نامیده

باشند کان از و مخطوط شوند ز یک بجر و حرکت کوه
 انت که در کونید کی و سر و مزه زیاده و الفاظ بصاحت او
 شده باشند بها و ک بجر و حرکت مصدوره انت که
 این صفت هم در و باشند و هم شاعری با انواع دارد و دیگر در
 شرح کونیده های که مرکب اند اول بالکل به بای موصده مدو
 و لام و فتح کاف تازی خفیفه و لام انت که خود خوب گوید و
 همراه یک برادر خوب گوید بر نعل یکسر بای موصده خفیفه و فتح
 راء و نون مغنونه و دال خفیفه مفتوح و لام انت که همراه
 دران خوب گوید و تمنا خوب گوید و جمل بفتح جیم تازی خفیفه
 و میم مفتوح و لام انت که خود خوب گوید و همراه برادران هم
 خوب گوید و گیران یکسر کاف بحر خفیفه و یای معروف برآ
 مشد و بای موصده ممدوده و نون انت که این جمیع صفات
 مذکوره در و باشند هفتم کونیده را گیران کونی گوید و چنین
 کونیده در عالم بسیار نادر است فصل ششم در تفصیل حسن و
 قبح کونیده و بیان واکی کار بفتح و او ممدوده و کسر کاف تازی
 خفیفه و یای معروف بکاف ممدوده و رای موقوف و جیم

نقصات

تسمیه واکی کار است که واک بمعنی کار سخن و که بمعنی کسر
 که این دو چیز داشته باشند یعنی دلمات و مات بدال تقیید
 ممد و ده مفتوح و تا و مات بفتح میم ممد و ده و تایی خفیفه هر دو را
 تصنیف کند و در کتب و راک و تال و قوف تمام بود و هر دو
 بکسر نون و رای مقصود و دال خفیفه مضموم و واو کاف عجز مشقه
 بود بمعنی بی عیب و پاکست خصوصیت نداشته باشد صفت
 دل در هر سه استهان بحروف و حرکات مذکوره کلوی او
 رسد و همه مکه را خوب بدانند اینچنین واکی کار گویند بضم همزه
 و بفتح تایی خفیفه مشدده و میم متصله باقی حروف و حرکات
 مذکوره و این نیز بر دو گونه است یکی آنکه در سر و داودا
 بحروف و حرکات مذکوره یعنی سر و بسیارین و سخن خوب
 کم انرا واکی کار مدیم گویند بحروف و حرکات مذکوره و کسی که
 خوب بدینضمون بیارد یعنی دلمات و مات دران نباشد بعضی
 سر انرا واکی کار ادم بفتح همزه و دال تقیید مشدده و میم گویند
 و کسی که دیسه مارک را خوب میدانند انرا کندرپ بفتح کاف
 عجز خفیفه و نون مضمونه و دال تقیید مفتوحترین و راهی عجز خفیفه

۱۲۸

اوتم

کمر

گویند بهترین کاین است که سرت و جات و پات و المکار و
 و راک انک و بها کاک انک کرایا انک و ایا انک بحروف و حرکات
 مذکوره را بوجه احسن بداند بر تئ و قال بسیار قادر باشند و ملک
 ما را و الاپ از هر وجه تواند کرد و در هر سکه استهبان رس
 باشد و سه چهار مالک بسند و بسیار هوشیار بود و در عمل
 مانده نشود و همیشه در تحصیل علم باشد ایقدر بچین بحروف و حرکات
 مذکوره هر که داشته باشد ان را اتم کاین گویند هر که ازین
 بچین کم داشته باشد انرا ادم کاین گویند و انکه نه بای
 سیر کم داشته باشد انرا ادم کاین گویند و دیگر کسی که نابای
 دارد یعنی دم انرا بونیک بضم بای عجمی خفیفه و او و بفتح یای
 تخمائی و نون معنونه و کاف عجمی خفیفه خوانند و اول از او شیرین
 و بلند باشد که با و کل بکاف عجمی نصیده مدوده مفتوح و دال
 خفیفه و فتح کاف تازی خفیفه و لام انست که تا شیر بلغم دارد
 کلوی او شیرین و ملائم بود انرا اول بهره و دال خفیفه منده
 مفتوح و لام نیز گویند و در مندر استهبان و مده استهبان
 خوب میتواند خواند و مشترک بفتح میم و شبن معجزه موقوف

وفتح را وکاف تازی خفیفه است که تاثیر شود ادایسته باشد
 واداز سخت و بلند خشک بود فصل پنجم در عیب کاین و
 ان بهمت و پنج است اول سبب بفتح سین مهمل و نون
 منونه و دال خفیفه مکسور سین معجز ساکن و تازی فوقانی خفیفه
 انکه اچهر را در دهن فایده بخوانند دوم او در شت بفتح همره
 و دال ثقیله و رای مکسور باقی حروف و حرکات مذکوره انکه
 در او از رس یعنی مزه نباشد سیوم سیت کار یکسر سین
 و یای مجهول و تازی فوقانی موقوف باقی حروف و حرکات
 مذکوره ان بود که هر ساعت دم را بالا کشیده او از بر در دهم
 پهیست بفتح بای عجم ثقیله و یای مجهول بفتح تازی فوقانی
 موقوفه انکه وقت سرود در دال او در شت و دایمه بود
 پنجم شکیت بفتح شین معجز و نون مغنونه و کاف تازی
 خفیفه مفتوحین و تا انکه باضطراب سرود کند ششم کیت
 بفتح کاف تازی خفیفه و نون مغنونه و بای عجم خفیفه مفتوح
 و تازی موقوف انکه کلوی اوی اختیار لرزه کند هفتم کرایه
 بفتح کاف تازی خفیفه و رای مدوده و بلام مکسور و یای مجهول

آنکه همیشه رو بالا کرده میکرده باشند هشتم گیل بکاف تازی
 خفیفه مفتوح و بای مجهول و لام موقوف آنکه سر را از حد زیاده
 کند یا کم هم کاک بفتح کاف تازی خفیفه مدوده و کاف عجمی
 موقوف آنکه او را او مثل راغ در سر و دگر درون شود و دهم
 تبال بکسر بای موحده و فتح تالی مدوده و لام موقوف آنکه در
 سر و دوقوف بی نداشته باشد یا زدهم جنبویک بحم عجمی
 ثقیله مفتوح و ضم نون و و او و بای عجم خفیفه و کاف تازی موقوف
 آنکه وقت سر و در کهای کلوی در وی استاده شوند در وید
 کنند و از دهم دگری بکسر دال خفیفه و کاف تازی خفیفه و را
 مکور و بای معروف آنکه دهن را وقت سر و در کج کند سیزدهم
 پر ساری بفتح بای عجم خفیفه و رای متصد و سین مهله مدوده
 مفتوح و کسر و بای معروف است که وقت سر و در دهن
 را بسیار کشده دارد چهاردهم نمیک بفتح نون و کسر میم و بای
 معروف و لام مفتوح و کاف تازی خفیفه موقوف انباشد
 که در سر و دگر درون چشمها را بسیار بختانند و پانزدهم الپا
 بفتح همره و بای عجمی خفیفه و ضم سین مهله و رای مدوده مفتوح

مشده

انرا گویند که بغیر از کینیت بحروف و حرکات مذکوره نقطه اند
 سر و دکنش نزدیم اولیست بهمز و دال خفیفه و بای حده
 و کاف تازی خفیفه مفتوحین و تازی خفیفه موقوف انکه در
 سر و دال و اچهر یعنی ظاهر نشوند مقدم استنبان بهرشت
 اول بحروف و حرکات مذکوره و کسری بای عجز نقیده و راوشین عجز
 مکسور و تازی متصله موقوف انکه بر سکه استنبان رسیدن نتواند
 بعدیم ان ناسک بهمز مفتوح و سکون نون اول و تازی محدود
 مفتوحه و بفتح سین مملکه و کاف تازی موقوف انت که سر و د
 در بینیه کند نود و سیم و من بفتح دال خفیفه و میم مفتوح و نون ساکن
 انکه دل او جای دیگر مشغول و سر و دکنش بستیم جالک بفتح قیم
 عجمی مدوده و لام مفتوح و کاف تازی موقوف انکه وقت
 سر و دست بسیار جنبان بدست کم و اول بدال خفیفه و
 و او مفتوحین و لام انکه در خواندن سر جنبان دست و دوم
 ایک درشت بهمز مکسور و بای مجهول و کاف تازی موقوف
 و دال و رای مکسور تین و باقی حروف و حرکات مذکوره انکه
 در وقت سر و د نظر یک طرف کرده بخوانند بست و سیوم

نقطه

۱۳۲

از و همو کای مهنه و را موقوف و ضم دال تصفیه و واو و کات نامی
 مدوده و کس نیم و بای معروف الیه در وقت سرور و بجانب
 آسمان دارد بست و چهارم پهل کل به بای غیر تصفیه مفتوح و لام
 و فتح کاف تازی خفیفه و لام موقوف الیه در وقت سرور و در
 های خود پیر باد و قریه کند بست و پنجم یادب بفتح بای عجمی مدو
 و دال خفیفه مفتوح و بای موحده موقوفه انرا گویند که نام راکت مال
 نداند و سرود کند و الله اعلم بالصواب **اصل چهارم در کیت بحروف** **بلخه** **اقام**
 و حرکات مذکوره که تصنیف است قدیم از تصانیفات موسیقی که
 انرا پرنسداد هیا بحروف و حرکات مدوره نیز گویند و ان بر دو
 نوع است یکی غیر بسته که در لاپ ذکر یافت و دیگر بسته بقیدال
 و ان مشتمل بر دو طریق است یکی آنکه مارک گویند و دوم یی
 مارک بچند گونه و کیت که اقام ان بر چند وضع است و آنچه
 بزبان سنهس کرت بفتح سین مهله و ما مفتوح و نون منونه
 و سین موقوفه و باقی حروف و حرکات مذکوره مشهور است
 درین مختصر نوشته می آید اول جهوم بحیم عجمی تصفیه مضموم و واو
 معروف و میم مفتوح و دال مدوده است که در پنج مال باشد

و دوم سوج پیکاشن بضم سین مهمله و دواو معروف و در کاف
 و جیم تازی خفیفه مکون بکسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و کاف
 تازی مدوده و شین معجمه موقوفه که در آن چند بکسر جیم عجمی
 خفیفه و نون منونه و دال خفیفه موقوف و مان سسرای خوب
 و اکسر بایات اظهر و سر کم به ده نی واکار در آن بسیار باشد
 که این طرز را بر چهار سیام بید گرفته است و از بر همانا رفته
 و در بین کیت را با کن بفتح کاف عجم و نون ماترا بحروف و مرکبات
 مذکوره و سر و مان نواخته سیوم پر بند بحر کات مذکوره و
 آن بچند نوع باشد بیشتر بزبان دکنی و چهند و دهر و دهم گری
 و غیره همه مستخرج از کیت اند و دیس نیز بچند وجهه باشد
 مثل که کبه بفتح کاف تازی خفیفه و دال متصله موقوف و کاف
 عجمی اقل و بای بکده بفتح بای موصده و کاف عجمی مفتوح و دال
 خفیفه موقوف و قبله دال اقل و خیال بر ملک و ثیه و غیره
 که طرح خام دارند باید دانست دهر بد که لب لعاب کشت
 است بیشتر بزبان هبا که مقرر بود و آن بر پنج گونه باشد
 یکی یا پنج مصرعه یا چهار مصرعه و سیوم یا سه مصرعه و چهارم یا دو

مصرعه پنجم را یک مصرعه باشد و هر مصرعه را نام و روبرو حد است
 اول مصرعه او گراه پنجمه مضموم و دال خفیفه شده و کاف عجم
 و رای محدوده و ای موقوف نامند که در عرف استهای مشهور
 است و دوم را میل یک بعیم مکتوره و ای معروف و لام محدوده
 و ای عجم و کاف تازی موقوفه سیوم را انترا بحروف و حرکت
 مذکوره و چهارم بهوک بای عجم نقیده مضموم و واد مجهول و کاف
 عجم و پنجم را ایهوک خوانند و در اصطلاح دیگر مصرعه اول را دات
 و مات نیز وجه تسمیه و هر یک معنی قطب است قایم که از
 جای خود متحرک نیست و بنوع عبارت از قطب باشد
 لهذا و هر یک نام یافته و مصرعه اولش چون قطب بود که از جا
 خود حرکت نمیکند و دیگر مصرعه بر همین یک مصرعه گردش
 میکند همچون چند ستاره که در آنک نام یافته اند که گردش
 لیل و نهار گردش دارند و درین زمان و هر یک چهار مصرعه
 مقرر است مصرعه اول بیشتر شروع از سر اول نسبت
 و از سر دیگر هم جائز باشد جهت اظهار راک و مصرعه
 دوم از سر سیوم شروع شود و مصرعه سیوم از سر چهارم

۱۳۶
اچار دارد و کاف و کاه بسبب بادی سمبادی و غیره اگر
دیگر هم اچار ماند و مضمره چهارم از سر ششم و هفتم مقرر کرده
اند و نیز از سر ششم که تئیب عبارت از است اچار شود
والله اعلم اصول ششم در تال او هیاء بحروف و حرکات مذکوره
که قوانین و شک زدن است چون فن از همه دراز بود خلاصه
فن مذکور درین مختصر نوشته می آید اگر چه اقام تال بسیار است
اما آنچه معمول است که در آن کسبت دهر و دهریده خید و ساد و
ماد و بکذ و هوئی و خیال و قول و فارسی و خیر ابادی و جکلی
همگی در یازده تال است و دیگر تال از یک که دراز از اند نه در
دهریده و غیره با استعمال می آیند و نه در رقص بر تقدیر اگر چه
یک از اینها جای آورده شود و زیب نمید پس ذکر آنها و بجا
ضرور بود مگر اجزاء جمیع تال که دانستن این اجرا بر ضرورت است
نوشته می آید بر ضمیر صاحب دالان محض نماید که اصل تال
کال است و در حقیقت تال و کال یکی است چه حرکت و سکون
را تال و کال گویند و در سر و گردن و نو و ختن و در رقص
حرکات و سکناات ولی عالمی را فرقیته میکند پس جمیع اشیا

متحرکه و در همه افعال متحرک تال موجود است و حرکت اقیاب و
 ما تهاب و دیگر ستاره ها موافق تال است و در مذمت پند بیان
 عمر بر مهاب که از یک کلمت یعنی بعد از صد سال بر مهاب دیگر پیدا می شود
 و آن نیز تال است و دلیل و نهار نیز تال ادا می شود و تال
 را ده برانست بران یکسر بای عمر خفیفه و را و مدوده و تون
 موقوفه بجنه جسم باشد اول کال دوم مارک سیوم کرما چهارم
 انک پنجم کره ششم جات هفتم کلا ششم لی نهم جت دهم
 پرستار بیان کال یکا تازی مدوده و لام موقوفه تا انکه
 شش درجه سکونش محوس نیست چون بدرجه هفتم رسد
 که آن است محوس شود بدرجه اول فرضا اگر صد برک کل را
 یک جابه و بالا کرده یک ضرب سوزن سوراخ آن زمانه را
 که صد برک سوراخ شده صد حصه زمان سوراخ شدن بر
 اول را که صد است از این بکسر جسم عمر تقصد و سکون نون
 خوانند و دوم آن لو لام مفتوح و و او سکون و سیوم آن
 کاسبتها یکا تازی خفیفه مدوده شین موقوفه
 و تالی فوقانی اقل مدوده چهار شش نمیکند بفتح نون و کسیم

و یای مجهول و کاف تازی ثقیله موقوف خوانند پنجم کلا یکا ف تازی
 خفیفه مفتوح و لام مدوده بود ششم ترت بضم یای فوقانی خفیفه
 سیم و چهارم از ال کونید و کسر رای مهمله و سکون تازی فوقانی مثقله از ال کونید و زمانه
 هشت حین را یک لو کونید و مدت هشت لو یک کاسه ها شود
 و هشت کاسه ها را یک نیمیکه خوانند و هشت نیمیکه را یک کلا
 شمارند و هشت کلا را یک ترت گویند و دو ترت برابر یک
 ان است و دو ان برابر یک دورت و دو دورت برابر یک لک
 بحروف و حرکات مذکوره و دو لک برابر یک کمر بحروف و حرکات
 مذکوره است و سه لک برابر یک پلت بحروف و حرکات
 مذکوره تا اینجا زمانه مال است زیاده ازین ماه و سال ده پلت
 را یک پل بحب می شمارند و شش پل را یک کهری و
 شصت کهری را یک یوم پس همین حساب ماه و سال به
 ادومی شود الحال تفصیل زمانه اسکال محسوب که در فصل ثان
 بهرستبار مع صورت هر یک از ان و پلت و غیره مقرر گشته
 نمیرد اینجا تصویر کردن آنها ضرورت است این بدین شکل
 و دورت بدین صورت و ویرام دورت بدین نوع و لکه بدین

نکته

شکل ۱ و کله برآم بدین مثل ۶ و کر بدین صورت و دلیت بدین
 شکل و پس زمانه تال مرکب باشد ازین اجزای مذکوره در شکست
 سارست و شکست زنتاکر و شکست درین همین ضابطه
 نوشته اند اما حال اوزان این اجزا متحرری آید باید دانست
 که بعضی تال بسط اند از کله و کر و دلیت و غیره و گاه در تال ارا
 حاجت می افتد پس امتداد و اختصار زمان حرکت و کون
 که مابین قرعین بحسب القاعات و فقرات تال همه ماتراها
 مذکوره معمول است چنانچه حرف لکه در لغت هندیان است
 که بمعنی فرد باشد و آن کتابت غریبه مفرد که یک حرکت
 خوانده شود خواه بفتح خواه بضم خواه بکسره بقول مصنف الله
 باعتبار تال چنان بود که مقدار زمان قرعین یعنی دو ضرب
 لکه مثل مقدار سکون مابین دو حرکت نبض انان صحیح الیه
 توان شناخت یا مقدور مذکور القدر باشد که در آن مدت
 پنج حرف می توان ادا کرد و چون که ج ت ث پ و مثال این
 و دوم مارک و آن چهار نوع است اول از یک ماترا بود و دوم
 دو ماترا باشد و سیوم چهار ماترا و چهارم شش ماترا می شود و

به نحو تحریری آید

حج

بسیار در کتب مذکور است

مقتضی این است که در این فصل

سیوم گریام را در اینها و یعنی حرکات و سکانات که در بی و تالی
 ادا شوند و آن برده کونه است و در رقص سنگیت نگاری اند
 چهارم الکه و آن هفت اند آن و درت و لکه و غیره که مذکور شد
 پنجم کره و آن چهار قسم است اول سیم بفتح سین مهله و میم
 موقوف و سیم است که در کیت اینچهر آن یعنی حرف و سر
 و تال و سازنده در یک وقت برابر شوند دوم ایست بفتح
 همزه و تالی فوقانی مکسور و یای معروف و تالی خفیفه موقوفه
 است که اول حرف کت ادا شود و سیم بر سر آید به اند
 فاصله سیوم انا که است بفتح همزه و نون ممدوده و کاف غلجه
 ممدوده و تالی خفیفه موقوفه است که اول از تال است و ممدوده
 کت ادا نماید چهارم یکیم سیم نیز گویند یکسانی موصوفه خفیفه
 و کاف تازی ثقیله مضوح و میم متصده است که تال تالی دیگر
 مخلوط شود هشتم در بیان جات بحروف و حرکات مذکوره
 و آن هشت نوع است اول الکه لکه بیک حرف ادا شود مثل
 تها پید و دوم بد و حرف تها و سیوم است حرف مثل تکتا
 و چهارم چهار حرف مثل تک تک پنجم به پنج حرف مثل تک تک

و ششم به شش حرف مثل نکث نکث و هم هفت حرف مثل
نکت نکث و هشتم بهشت حرف ادا شود مثل نکث نکث
اینها را مخصوص برای تفاوت اجزاء با ساری متفرقه بیان نموده
والله اعلم لکن است که در کمال اصلی خود ادا می شود و تفاوت
لکه و ک و پست بعلن ظاهر است بنظم کلا بفتح کاف تازی خفیفه و
لام مدوده است که از حرکات هر دو دست در مال توقفی
دهند هشتم بی و آن بر سه قسم است توقفی که مابین قرعین
مال واقع میشود انرا بی نامند اول درت بحروف و حرکات
مذبوره است که جلد باشد و دوم مده که در مرتبه اوسط و سوم
بلیت بکسر یا موحده خفیفه و فتح لام و نون منونه بای عجم
خفیفه مفتوح و مای فوقانی موقوف است که دو چند از آن
سکون داشته باشد و نهم حیت بفتح جیم عجم تازی خفیفه
و مای فوقانی موقوف بمعنی آنکه توقفیکه برای بی قرار دهند
از اجابت گویند و آن پنج قسم است اول سما بین مهمله
و میم مدوده بمعنی آنکه اول و آخر وسط اولی برابر باشد
خواه درت خواه مده خواه بلیت دوم سر و نوکتا بفتح سین

مهمل و ضم را و واو معروف و تائی فوقانی مضموم و واو ساکن
 و کاف تازی خفیفه و تائی فوقانی ممدوده مفتوحین انکه در
 اول او در است باشد و آخر مده بود یا انکه اول مده و آخر پلست
 باشد و بمعنی انکه سر و قودریا را گویند طریقه دریا است
 که ابتدای او کم و انتهای زیاده باشد این اول وقت کم
 و آخر بسیار است و سر و قودریتا مانده اید سیوم مردنکا بکسر
 میم و رای مهمل ساکن و دال مهمل خفیفه مفتوح و نون مغنونه
 شده و کاف عجمی خفیفه ممدوده بمعنی انکه اول و آخر در است
 باشد و در میان مده و در میان یا اول و آخر مده پلست
 بود چون مردنک چهارم پلست بای عجمی اول مفتوح و تائی
 مکسور و یای معروف و لام و کاف تازی خفیفه انکه اول
 و آخر بر عکس مردنکا باشد مثل مورچه که در میان لاغر
 است پنجم کوزجه بفتح کاف عجمی خفیفه و واو معروف و بقم
 بای عجمی خفیفه و جیم عجمی معیده ممدوده انکه اول مده و آخر پلست
 و در وسط در است بود چون و م کا و باشد دهم پلستار
 بحروف و حرکات مذکوره که بر اینچنین صور مختلفه باشد مثل

لکون

تمان پرستار اگر کیس سوال از ثانی کند که پرستار این مال چه
 قدر است آن ثانی را بنویسند و ملا حظه نمایند که از آن دردت و
 برام لکه و کرپیت چند است و بعد از آن تا ممکن باشد آن اجرا
 را جمع نموده شروع در پرستار کنند و پرستار مال از یک چهار
 است و دنیا با احتضار انجامند و در بیان دفعات یازده مال
 و تقوی دوازده که بالفعل درین زمانه مشهور و معروف اند
 چنانچه بعضی از آن یک ضربه و بعضی دو ضربه و بعضی سه ضربه و بعضی
 چهار و پنج ضربه مقرر است

و بعد
 مال یک ضربه اول جلد لگتا لکه اهل دهر پده انرا اثر تا گویند
 یک ضربه است لیکن حد تعداد و اختتامش تا سه ضربه نباشد
 اند و ضربایش را دور تسلسل لازم و مشترک در تک و
 خیال و ترانه و غیره مرکب از سه لکه بدن طریق که فاصله قلیل
 که در نفقات خود دارد و او را بشود یا بضر سیوم رسند از آنجا
 باز بضر اول عود نماید و مان که بروی باشد یعنی سم
 بر لکه سیوم مقرر است تمام پندان سه مائرا باشد بدین

و بعد
 پس بضر تا گویند
 و بدین را مضاعف از آنجا
 و اندک پس از آن قیاس گویند و
 و بدین حد که اندک و
 و بعد از آن که بشمار مذکور
 و بعد از آن که بشمار مذکور

۱۳۳ و مع مال تال تال
 که از آن تیر دهنیا کتالا کونند یک ضربه لیکن ایضا تا سه عدد
 بشمار می آرند باز بطریق دور رجوع ضرب اول است مرکب
 از دو کرویک پلت باشد و بروی که سم بود ضرب سوم را
 و تمام پندان آن هفت ماترا کونند بدین شکل

و مع مال تال تال
 تال دو ضربه که همین در برت یک تال است که رو یک نیز مانند
 مشترک است اول دو لکه و آخر یک کرب می آرند در دهر
 و بعضی خیال هم مرکب است از یک و یک کرو روی یعنی سم
 بر کال دارد که بعد از ضرب دوم واقع شود و تمام پندان آن
 سه ماترا باشد بدین شکل

و مع مال تال تال
 اول جلد تالا که اهل و هرید از آن تر تیا میر کونند در تک و خیال
 و غیره مشترک است و مرکب از دو لکه و یک کرو باشد و بروی
 در میان یعنی بر لکه دوم و تمام پندان چهار ماترا باشد بدین
 شکل

و بعضی است سم ماترا دارند و در هر یک از آنجا دارند

مال

۲۲
 در این مختصر است
 از این که اگر در این مختصر است

که متوسط باشد در جلد تالاکه و دهها تالاکه و آن مشترک است
 در یک و خیال که مرکب از دو کره یک پلت و بروی مرکز دو نیم
 که در میان است و تمام پندان هفت ماترا بود بدین شکل
 مال بر هر یک

در این مختصر است
 از این که اگر در این مختصر است
 در این مختصر است

که دهها تالاکه مخصوص و هر یک است فقط مرکب از سه پلت
 بود که مابین هر پلتش سکون مقدار یک پلت لازم و نیز بروی
 در میان است و تمام پندان نه ماترا باشد بدین شکل
 دو از ده ماترا باشد و بعضی دو کره یک پلت شماره هفت ماترا باشند
 مال بر هر یک

به ششم و یک در کساردت برام
 و درت بروی بر ضرب سیوم است
 در این مختصر است
 در این مختصر است

تصور این مختصر است فقط مرکب از دو و درت و یک برام
 درت بروی بر ضرب سیوم است و تمام پندان یک نیم و ربع
 ماترا باشد بدین شکل و بعضی دو ماترا و آمد در درگاه
 مال بر هر یک

که سوز فاخته باشد مرکب از یک کره و دو کره و بروی ضرب
 اول است تمام پندان چهار ماترا باشد بدین شکل

در این مختصر است
 در این مختصر است
 در این مختصر است

و بعضی مرکب از یک کرد و دو کرد و ت ولی پند بدین صورت است

ششم از هزار

و معنی که چنانچه باشد مشترک است و تنگ و خیال مرکب از یک کرد
و یک لکه و باز یک کرد و بروی در میان دارد تمام پند آن
از پنج مائرا است بدین شکل

هفتم از هزار

و معنی چون تالا که مخصوص برای دهر بدست مرکب از یک کرد و دو لکه و باز
یک کرد و بروی بر کر آخر باشد تمام پند آن شش مائرا باشد
بدین شکل

هشتم از هزار

و معنی از چنانچه مشترک و تنگ خیال و غیره باشد مرکب است
از دو کرد و یک لکه و باز یک کرد و بروی بر ضرب سیوم یعنی بر
لکه تمام پند آن هفت مائرا باشد بدین شکل

نهم از هزار

و معنی تال سواری که اهل هند را چنگن خوانند مشترک است و بعضی
تنگ و خیال و فارس و غیره و پشته در برت قولانی است

و یک لکه و یک پند است و تمام پند آن شش مائرا باشد بدین شکل

و یک لکه و یک پند است و تمام پند آن شش مائرا باشد بدین شکل

بعضی من تصنیف امیر خسرو و علمه الرحمة مرکب از دو پلست و یک
 باز یک پلست و بروی یعنی سیم بر ضرب سیوم شمارند تمام
 نپندان یازده ماترا بدین شکل الحی محی محی
 قوال فرودست پنج ضربه الیه من تصنیف امیر خسرو و دهلوی
 رحمة الله علیه مسترک است در خیال و ترانه خصوصاً قول مستعمل است
 خاصه در استعمال قوالی مرکب از یک پلست و سه لک باز
 یک پلست بروی بر لکه اول و تمام نپندان نه ماترا باشد بدین
 صورت فوالی تمام شد تال او هیا و الله اعلم اصل هشتم
 در ماداد هیا بحروف و حرکات مذکوره و خاتمه که عبارت
 از احوال کلیات ساز باشد باید دانست که تیات اهر
 مثل تاد تهن تا و غیره از چنبری که ظاهر شوند انرا ماد
 خوانند و بعضی گویند سوای جاندار از چنبری که سر ظاهر شود
 با دین باشد پس باد که باعث صوت گشته چهار قسم
 موسوم شده اول تنبری که تنبر گویند دوم انده که تنیت
 هم خوانند سیوم سکر و چهارم کهن و کن نیز گویند تن
 است که بر او تار کشیده می نوازند چنانچه بن و غیره و دوم

۴ دانند
 و بعضی گفت تار دارند
 اول دو در میان یک از او
 دار کنند و اول دو که میان یک از او
 زواری کنند تا سیم یک نام مار باشد
 سیم و سوار
 سیم و سوار
 سیم و سوار

و تیت آنست که از پوست بز و غیره کند چنانچه مردنگ و دمل
و غیره سیوم و سکه از آنجا باشد که از قوت دم زدن صدای
ظاهر شود از آن همچونی و مریه و غیره چهارم کهن سارست
که از برنج باشد و بدست می نوازند و چنانچه و غیره که عبارت
از جلا جل بود و از صلبه سارهای اولی بن سست که ایجاد
اول مهادیو باشد و سندیان رود بنا گویند و آرد دانند آن
پن یعنی باعث ایجاد بین چنانست که روزی پادستی از
مهادیو بر بستن خود دست چپ با مرفق بر هر دو پستان
خود نهاده در خواب بود چون مهادیو این صورت را می بیند
نموده در خیالش رسید که چیزی بدین شکل مشکل باید کرد
بجای پستان دو کدو بجای دست و از دیوی و سارهای
از خوره دست مقرر گردانیده بین در دست راست
و به ناز که رکبی نزرک از رکبه می اندیاند عذیم المثال
صاحب کمال بود نوی داد و در که سار مذکور را بخورند و خست
و مهادیو بسیار خورند پس این سار در حلقه و
و همه حال همه کس را دل چسب و دل پسند خاطرست و در

۷۵
سینه و کبجه

نذیب اند بیان گویند که از شنیدن ساز بن جمیع دو که
یعنی عذاب های دور می شوند و بیان سخن سازند و بین
را باید که صاحب دل و باشعور و صاف درون و راست
کردار و بی کینه دست و دراز و سنجیده در شستن بسیار
استقامت داشته باشد و شکفته رود خوش خود تحقیقت
راک انگ و بها انگ و کرا انگ و ایا انگ سرت و جات
لگت را خوب بزداند تا سرت را شست و در کره و موجه که عباد
از گرفتن و گذاشتن نال است و اول طبع رس داشته باشد
و خیلی محنت بود و آموزنده را نیز آهنگ در کار است دیگر از جمله
ساز های پست مرقم که افضل که مقصد ای تار است و باقی
در مل و نقاره و غیره باشند و در ساز سکه سر دارنی و سر یله
ست و باقی شهنشائی و غیره ست چهارم کهن که اولش مجره
باشد و در رقص می نوازند و باقی جلاجل و غیره را گویند بیان
کن و برک و غیره که لوازمه کبت و دهریده و خیال باشد
نوشتن آن از جمله ضروریات است که آن هشت باشند
چهاران نیک و چهاران بد آنکه سعید اند اسامی آن اول

آهنگ

مکن و دوم مکن و سیوم بهکتن چهارم مکن و چهارم از آن که نخست
از آن اول مکن و دوم مکن و سیوم مکن و چهارم مکن و پنجم مکن
دانت مکن سه که دارد و دیوتای آن زمین است و شمره
این دولت است و مکن از سه لکه باشد و دیوتای آن از
و شمره آن داری عمر و مکن یک که دارد و دیوتای
آن ماه حاصل آن نیک نامی است مکن اول یک لکه آخر
و دو که دارد و دیوتای او اب و غیره و شمره آن آرام است و مکن
اول و آخر لکه و در میان که دارد و دیوتای آن اقیانوس و شمره
آن پنج بود و مکن اول دو که و آخر یک لکه دارد و دیوتای آن
اکاسس و شمره آنش بهیشتی است و مکن اول و آخر که در
لکه دارد و دیوتای آن نیز اکاسس باشد و شمره آن سه به نامی
است و مکن اول و آخر که در میان لکه دیوتای آن آنش
شمره مرکب بود پس باید که در تصنیف و هرید و خیال و غیره آن
چهار کن نیک بعمل آرند و چهار که نخست اند اجتناب و زرند
و از روی شبکه دریافت کنند شبکه انیت

بسم الله الرحمن الرحيم

ترانه حمد مولای زنده را رواست که از نوای شمس زویر یک پر سوز و سازد و تار دکن
مخمل عدم وجود را بچویش و خرویش خود وجود در آورد و بر آوازه های بی هوش
صفات و آتش و وصف صفاتش خسته و نغمه نغمه تیرد زنده را سست
که از کد آتشش بر آواز ستار رنجد که آن مجلس حال که کماهی را از سر به بی
بجای راهی بر آورد بر آن تک سوز و کد از سر مقام نیاز می نیاید احسن است
نه در مانع اسرار الهی نه در یا کد اندر کوشش ماهی نه دانا و خبر دارد
نه او باشد نه که حیران بنور آمد و چو صفاتش بس بماند بهتر که ازین خیال

ازین خیال محال دست باز داشته بر مقصود سببیم درین رساله ده باب
مقرر نموده شد باب اول در سبب تالیف بیان باب دوم در رگها
باب سوم در تعین هر موسم که در آن موسم کدام راک و راکنی خوانند و چنانچه
که منع کرده اند که در اول نصف نباید و کن و اکث و تعین اوقات که در آنها
باب چهارم در دانستن سزا و تلافیاتی که در نعمه می نهند باب پنجم
در دانستن سزا نایک و نایکه و سبکی باب ششم در دانستن عیوب
کونیده باب هفتم در شناختن اوزار و رویت خیر باب هشتم در دانستن
استاد کامل باب نهم در دانستن سزیده و فاعله سزیده نمودن باب
دهم در باب کونیده و سزیده که در زمان مایه دهند و سهند باب اول
احقر عباد موجودات فقیر الله بجز عرض از باب حال و قال میرند که در سزا
منظر فقر کما تیکذ و راکد که در عهد مصنف نوشته بودند مان کتو سئل نام

و این را از روزی بهر تنگیت که بس از علف آوم علیه السلام و دیها
بجندین هزار سال نوشته اند برعم کرده کفره از تعانیف نونت است و در
ایام حکومت راجه مان که مرزبان کوالیار که در علم موسیقیر مشغول است
و اصل کسیر که در بدبسته او است و در هم عمران خود که راجه با آنها مباحثه علم
موسیقیر میکرد و چند کونیده بالا دست بودند مثل نایک همنو و نایک خنبو
و نایک باید و سیا که از دیار تلنگ بجهت غسل کور کهیت آمده بودند
و محمود و لوننگ و کرن و نایک معلم را کونید چون کونیده که بالا
مطور شدند جمع شدند بخاطر راجه بطور که مشکل که باز بعد از فزون و دهور
این قسم ناگان یکجا دست بهم دهند بهتر است که کمیت و کیفیت را کنار
مفصلاً و مشروحاً باید نوشت تا بر طبقه مشکلی نماند بدین سبب را که
در اکثر و بیشتر را مفصلاً نوشته تمام راجه کتبی تصنیف کرده اند که بالا می ماند

که بالا می‌روند چون این قسم نسخ که اعتماد را نشاید فقر آن را ترجمه نموده اند
و دیگر فرو ریات سنگیت که چوننده کاغذ احتیاج بدیدن بهرت سنگیت و
سنگیت و رین و رتن اگر نماید و آنچه درین خبر و زبان بدان احتیاج افتد
بدا شود ساله محصور شد بیا بر آن نام این را که درین کذا شتم زبیر که در
اینکه اندک کوه و بهایان متمثل گردد و وقت خواندن را که و شنبورن را هم
نوشته شده و چند را که از روی نیت نری و چند را و تیه نوشت دیگر
در جای سطر در بیاید که همه را که را مینوشت و فرصت و سازنده خوب
دست بهم نمیدهند که خود مشخص نموده بر کار و اگر میشد ان الله الغریز
میر خواهد نوشت باب دوم و در دانش را که بدین تفصیل و را مکنتم
نوشته اند سده را که بهرون شنبورن پراگال مالک کس هندول در
فصل سنت و وقت صبح و بر و بر کس و در و اد بهت مابدر و

و یک سپردن سرباک سپردن در و بر سر باید سرو و کرج
گرام رت کریم وقت سانیجان میله کرج گرام در اصل راکها
راشش قسم تقسم نموده اند سوده سنگین سانسک سپردن
و کها قوه و او قوه و عبارت ارشش راک است که تحریر یافت
و سنگیر عبارت از راکنی و پیرهای راکها است و سانسک اجماع
و اما باین ابن فن بسته اند و الحال و پس از ما هر که بحدوت فهم و حدوت
طع خند راک را یکجا کرده رای بر بند و انرا نامریند سانسک خوانند
و سپردن را یکرا گویند که در آن هفت سرفرازم آید و کها قوه و انکه
ارشش سرانظام داشته باشد و خداوند بخ او قوه و ازین کسره بزرگ
را گزیند و پیر معمر سرباز راک را پنج راکز و پیر است
هنگر سرباک را که شش راکز و نه پیر دارد و دریم چون تفصیل رکنیم

بدین فصل را کشته بسرو چوں سر آمد را با استادان بیرون را قرار داده اند
و برخی سر را که را کونید اول از بیرون نوشته می آید بنگالی بیرون
بلاولگی در و سنگار رسن باید بسرو و بعضی از جوی شهوت پیدا شود پس یکی
استیم که بزرگ بنگال سپورن ایام خوشحالی و فتوح باید بسرو و جسم
در و بر رس و او در و او هت رس فصل کریم اول بهر روز
که پنج گرام باید بسرو و ده هر که وی که لیت سپورن بر انگال
در و بر رس باید بسرو بلاول بر انگال ماد هو پنج را گز و هت
بزرگ بیرون تمام است اکنون را کنی و بزرگی مالکوس نیکار و دیدن شیب
را کشته می کوند کری کهناری شهر است اند میا بی و نه سار
او و و و بزرگ مار و می با و برل مشتاک خدر کوش بهور
نندن که و کیم را کنی و بزرگی می بندون را کنی سنگر و بزرگی

اوقات و چهارم نایس روز باید خواند بانهی سنه پوری ایه
برای مکل کجینه سوپاک آند بهاس سنون برانکا
باید رود بر دهن سنج سنون بوقت صبح باید برود شود راکنی
و بتر و یک کامودنی کرج کرام دفت شام غروب آفتاب
باید رود بٹ منجر تو در سنون ارشدین آن فرحت دل حال
شود کوچری که کوچری بتر نامند در و سکار کس و ف مج
باید رود کانلی پتر نامی کول کجینه زام کسک
کلک ایل جنیک ماعل راکنی و پتر نامی پتر
راکنی پتر نامی سنون در و سکار کس باید رود
کرناتی ساسری کوری در و پتر نامی چهار کمری روز
مانده باید رود سنه پوری سنون در و پتر نامی باید رود

پترابی سندھو مالو وقت سانی کال کوند سنپور

پیر کال کنبه پرن ساگر بکت کلبان و بعضی سرن اند

کبرگاه باران سنپورن سانیکال باید سرود کوچی سات راکت

و پترابی میله در اکنهای ملاری بوقت صبح باید سرود سورتی پورن

سانیکال اسوری سنپورن درو کمراس باید سرود کال

ملت بالی پترنت ناران سنپورن بر کال باید خواند

وقت غروب آفتاب باید خواند سارنگ سنپورن بعد از دو پیر باب

کبره ارا وقت نیم شب باید سرود کوند کوند ملار جاننده سنگ

سنپورن وقت صبح باید سرود چون مصنف از کانه اغان کرده که کد

را که ایک طاس شود تا اکی صوت کیر دنیا بران از کانه ابتدا سروده شد عازن

ابن علم کانه ریخ ^{میتقسم} قسم نموده اند سوده کانه چون کانه مادنها برجا

ضمیمه نموده خوانند یا کهری گویند و کافره را با ملاک جا کنند انرا در ان زمانند
و فرودست را که ماکافره مطلق نمایند ان را شانمانه گویند چون کافره را بچه
باز بول سرین و منک است که بجا خوانند انرا پوریا نامند که با دو کاموده
را بخ قسم قرار داده اند کونزو و بیا و ل را بجا ضم نموده خوانند کاموده
شود بعد از ان که کاموده نباشد محظوظ کرده سرانند سه کاموده نامند
کاموده که با کلیان طلق کنند انرا کلیان بوده کاموده گویند و ساوت را
که با کاموده ضم نمایند انرا ساوت کاموده نامند کاموده که با کلبه
را بجا کرده خوانند تلک کاموده گویند مالری دهرت در کتاب خود بجا
مالری مده مده آورده مالری و سر سوتی و کیدارا و سکر اهرت را
بجا نموده بنوا از مالری شود سپورن همه وقت باید سرود و انکه بالا نشسته
شد که مالگری و فلان را که را بجا کنند نامالری می شود سبب انست

که یکس عارض مایه می باشد نام مایه می باشد کوری و مایه و حیت
سری را یکجا مخلوط نموده بپزند و بپسری شود و بپول پیرایه می و لبها
کجا کرده بخوانند انرا جفت سری نامند سبوزن پیرایه را که جفت
سری خیم کنند انرا و بپولری گویند بهم طباسی و ملت و رپوارا که
یکجا کرده بخوانند انرا و آرام کلی گویند و گویند و ادانه و کوری که با هم مخلوط
شوند کن کلی نامند سبوزن وقت سبکال و کنکری هم گویند و سی
و قودی و ملت را یکجا نموده بپزند انرا و بکلی نامند کوری و اساوریا
که مخلوط نموده خوانند گویند کلی گویند این را تور که تازه اول خوانند قودی
و اساوریا و سیام و بپول و کنند باز و پیرایه را یکجا کرده بخوانند
انرا که است نامند کیدارا و کلپان و کانه و و پورسری و
سیام را با هم مخلوط سازند انرا مشکل اشک گویند اساوریا پوریا

بهرن و گوشت در هر چهار کجا کرده بسرايند چو راسته نامند راند
قسمت کمر خن فرار داده اند با کهری پوریا ده مات را کت نموده
خوانند سده ن کوبند سپورن و فکند ميا بايد سرود چون کت را کلبا
خوانند کلبان نامند کاهزه را که بانش مل کنند کانه شود کيدا
را که بانش ملق سازند کيدا را کوبند سپورن چون با هر یک جا کنند بشت
نامند ن که با طار شامل سازند ملا خوانند کاموده را که بانش مل کنند سپورن
کوبند سپورن بر آکال بايد سرود و سواي ن مات که بيان نموده اند انيست ننگ
دین ده ماد هومی پیراری سنگه اهرن با هم ضم نمائند ننگه این کوبند
در اک سا کمر این را و چم را و شمش را ک نوشته اند مالکوس و میکه را هر
آورده اند کهنای پوریا با بوری که با هم ضم شوند ان را راج نرا نشت
خوانند و هول ده مات و نهاسه کلبان کاهمود کیدا را اهر

کانه که بابت کجی کرده پس ایند انرا که نخبه گویند این را بل و بو خوانده بکر
مالوه نت بر سر را کجی که شامل نموده خوانند انرا که نخبه بهاری گویند کوری
همباس و انناس که در اکب حاکم است سر سونی نامند کوری مالوه را چون
ضم نمایند پوری گویند سنورن تکام و کحالی باب سر و چهارم پورو
اوست جیب بهاری مار و او و او چو شمس انس و با سیری با هم حاکم شوند
پیش شوند پوری کوری سیام را که حاکم نموده پس ایند فرو دست
گویند این را امیر سر و علیه الرحمه بنه نون بهاری مار و چون با هم کجی
شوند بنور کوری خوانند طار و طار بی را که با هم ضم سازند ده مات گویند
او و پرات کال با بو خوانند نارکن جیب سیری شکر این که کجی نموده
خوانند نرینی نامند بلاول کیدار اهر و در اکب حاکم نموده پس ایند سنکر این
گویند این را جهاد بو خوانده جیب بهاری کیدار که تک باشد و تک من خوانند

این را بنویسند خوانند و بگویند پوری کوری گویند یک عمو و سه بر بومی نامند
کری عمار که با هم میگویند کینا و فی خوانند این را بهر نه اول سرانیده و بی اساور
کبت را یک جا کرده خوانند انداخته شود و یکلی نمودی تر
که با هم هم عمو و سه بر این پوری گویند سبوز این را در نه اول خوانند انداخته
بیدار شده مار و دو و سه و چهار که یکجا کبت کنند نام این کبت
مار و سه بر این سر میسود که یکجا کبت کنند نام این کبت
سه کی نوشته اند بهیرون کانه سه بر را یک یک که برای هم نمایند از یک
گویند سو سو را که با مار و دو و سه را از یک سارند تا کت و من خوانند این را نوشته
اند که در ناک لوک میسرانید و یکلی کلان کوبری سبام را که یک جا ملحق سارند
اگر چه که گویند سانی کال یا خوانند این را اول کاتنه خوانند شکله این را
را که با هم هم کشته میگویند نامند کبت ل کوبری با هم کینه بر و می که یک جا هم کشته شود

گویند سر بر آن ماله که با هم ملحق شود در آج حسن نامند این چنین بهرت
نار اسر اندک سوده کند نار ماله می بهم بلا سخی که یکجا کنند آنرا کسبش سود
خوانند و سول گویند که با هم ملک حاسارند سو سخی نامند نووی کت بر کس
که با هم نم نمایند و کسی گویند در و آنرا رس باید سود و هم وقت بسر آیند
ساکت بود بی سوده که ملک شود و یو گری نامند این را و بوبنها خوانده اند
کلیان بهار کاهنه را که ملک کرده سبب اند کلاهل گویند این را هم بهرت خوانند
سنگر این سر بر آن ماله می را که ملک کرده تر نم نمایند آنرا سخی رونی نامند
بلاول پور بی کید را و یو گری ماله پور پیرا ملحق ساخته خوانند ملک گویند
فصل سدرت و رو کمر نارس باید سود درام کلی سبب نامند نار منک را که با هم ملحق
کرده سبب اند کوه می گویند حتی و کوری و سخی رونی و پیرا می
که با ملک کمر ضم سبب اند آن را و پیرا نامند نار این کاهنه ملا که با هم ملحق شود

بگردول راک خوانند آنچه پیرن نوشته انست که هر چه راکست در ورا کنی فحاشو
 نشد از تهرنج دین خود مبادیو بسبب بستن ساونت کلپان کاموده ما
 که یک عا نموده سبب انید مکر راک کرد در ام کلی کو جری دیو کلی خم نید
 بال که یکی شوند بیولانا مند سه سنگه پیرن کانه که خم موده با هم سبب
 وب که نامند کوری شک به نرس گریجا شود سبب راک کونید سادکست
 ملار بلاول دیو کری که با هم مخلوط نمایند از انست نامند لنگه پیرن
 بلاول که با هم یک طکر دند از اسفله من خوانند این نوشته اند که کندی
 مکر مبادیو بلاول سادک که یک حاضم شوند از بلاولی کوبند سوبرامی
 سورتی راک یکی که ده سبب انید ان راک مودنی خوانند کلپان کید از بلاول
 راک یک حاضم نمایند از این نامند کید از کلپان امین که مخلوط کنند مکر کونید این
 راکور بیانا نه اول خوانده سند هواوری پیرن دیو کری راک کاست کنند مکر

سپورن مادی کبهارجا مسرتی را که با هم نم نمایند دیواری گویند و بناسری سپورن
را که با هم نمی کنند کبهارجا نامند این را که پیش است نارا این طار شده همیده و بن کیم
نامند از ماده متین نامند و همی بنیر خوانند این را که نه خوانده است به پاس بهیم دیس
نمود که یک طامزده سبب اندازد اگر هم بهیم گویند است بسته را که با هم نم نمایند هم گویند
نست بهیم بر را که با هم ملحق سازند کور را که گویند اصل ابروات براده کید را که کور میام
که یک باشد و بهر که نامند وقت سانی کال باید سر و دیو کبری ملا چون با هم ملحق کنند ناسانک
گویند دیو کبری سده را که با هم هم نموده سر اند سازند نامند بلاول با کبری یک طامزده
کرد و هم سبب بود که با هم نموده نر نم نمایند سپورنی شود ویزارت زن کام اول خوانده
آوری و سپورنی که یک باشد سبب جوی نامند است و یک که کانه سر را که اجون با یکدیگر
نم نمایند این را امر و گویند کوکت کانه سر و نام جو با هم نم شود و بناسنچ است که رچ بپز
کلا برین گویند بنیر نامند سبب امین کن کبهارجا را که با هم ملحق کنند از ماده بانی نامند است

در یکجای دیوار سرب که با هم مخلوط شوند و نماندند سیام بیرون که یک طاق شود و بی
کو بخت یک و سه گونی که یک طاق کرده خوانند و بیاقی شود و این را در اجنبی پخته و یک دوی دلو
کنند تا که با هم یک جا نموده سیر اندازند و این را که گویند پیرای که گویند کومجی را با هم می
ساخته نرم نمایند و از آنجا که نماند و یکی میسازد خبث که با هم ضم کنند و نت شود و نت سازد و یک
را که با هم برابر کرده خوانند و از گوشت که در آن کاهند و کاه سودنی است بناس کرده را که یک جا
کرده سیر اندازند و است نماند و سیرورن بر الحال سیر اندازند و این در بن کتاب است
نیز به خودم خط سیر و در او و سواهی این خبث را که در آن که میخوانند و از آن که در او
بر کاس و در سبب مضمون نوشته شده و سواهی این امیر سر و قدس الله سره العزیز و شیخ
بهادری و کرم الله تعالی سیر العزیز و سلطان حسین شرقی و جعفر و اسناد آن
از این نگار و میر علی محمد رحمة الله علیه و از او را که در آن که در آن که در آن که در آن
نیز به خودم خط سیر و در او و سواهی این خبث را که در آن که میخوانند و از آن که در او

گاه و حجر که گوشه است بجا کرده مجر نام کرده پو بی را غنیمت گوید و از انعامات فارسی نام
داخل کرده گشت تراک از انزلی نام گذاشته در فارسی گشت را که را غزال که بعد در زمان
و بارک و دلبسی گشت را که یکی است در آن نعاونت نسبت به عزرا گشت را که حج را کیست که در
فارسی و هندوی یکی باشد اری بعضی را که گشتند که در دلبسی و مارک میان آنها تفاوت نیست
اول شش را که دیگر گشتان در دلبکار و لب که کو جری که در سور بنی ستمو ستمو
مده مات سوانت شرون پولا جی و ننی مکمل بهر وی مارو پیکال شاد بهر گایک
هم باشند کوره را فرغانه نام کرده چون فرغانه که از انعامات فرستاد داخل کرده در سار
نوا و پنجه ضم نموده عشاق لب که گذاشته در که در بلا اول و کور سارنگ از انعامات فرست
راست را معنی سخته سر بر ده نام بنیاده و بنا به خود فرمایند و قرآن العبدین بیت گاه
نرم بنو ای که خواست با جانب سر بر ده شده از زاده راست در کانه چند از مخلوط
کرد و بنا به بنا به وقت از اصل نسخه در آن برای یکی ضم نموده مرود است اسم که گذاشته

در این زمین فی بزم خیم نموده انرا اینی گوید پو بری پیاس کوره کن کلی و ارتفاعات عراق داخل
و اصل کرده سیاه کبری نام نهاده چنانچه در قرآن العبد بن خود مشکو جیت رزمی بسیار
در عراق کرده تا تک عرافی اتفاق در بسیار با خبر که ارتفاعات فرس است خیم نموده
با خبر لقب گذاشته در کیان فی بزمی ساخته خیم لقب کرده محتجب خانه که در میان مدی و با خبر و عتلق
و موافق و در بن چهار در آن خلی کار کرده تا در کبراک و مقام لطیف این خیم نموده در و کبر کباب
چند آن کار کرده بجز آنکه مقامی مخلوط نموده و نامی کند کشته و بکرا و جلد ناکهای امیر علیه السلام
این سینه است این و سینه را یکجا کرده را کبابی که سلطان حسین شرفی رحمه الله
علیه در آن کباب خیم نموده اخبار ع کرده نام نادر نهاده بنفذه را کشته بدین تفصیل آورده
سیام بر بر نهان ساخته کور اسبام سیام ملار بیول اسبام کبیر سیام
سوی سیام پوری سیام سنورن سیام رام میک سیام سیجیم
سنورن سیام کودای که نسیام العرض بسیار که در آن نام برده
علفی ساخته انرا ما و خیم نموده بدین لقب بلق ساقیه و که کور دایم است به یک سوی